مجموعه

# طلسم اسکندر ذوالقرنین

## کشف الصناعه

## زبدة الالواح محمود دبدار

علوم غریبه مشتمل بر :

جفر جامع . طلسمات . احضار . اسم اعظم

تسخیر . خواص حروف . تعبیر خواب

طب روحانی : معالجه امراض بدون شربت و با بوسیله حرکات جوارح و تصرفات نظریه

اقسام شعبده بازی صنعت نگرزی و مرکب سازی قدیم و شناخت جواهرات

کیمیا . سیمیا . لیمیا . ریمیا



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه وسلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بهنگامیکه هوای تدوین این کتاب در سرم افتاد باذخار کتب جمله علوم و فنون و ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار با عانت پروردگار مسلم روزگار است الا در تفاوت
درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب
اشتیاق این بیچاره بهم میرسد مصداقش اینکه درین ایام بمطالعهٔ نسخهٔ موسوم به ذخیرهٔ اسکندر یانیون
موفق گردیدم نسخه دیدم از عجائب فنون غریبه مملو و از غرائب رموز عجیبه محشو که تا امروز خازن روزگار از نظر
اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خوصا صا و اوراق آن نگاشته و دیده خرده بین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات اوق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال با کمالش مفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنای تبان عجائبات شکست بشنو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی دیریست



قدیم و حصنی است عظیم منسوب با نطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذو القرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزے از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت نماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده و چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی با صحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزونست فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب انفاس انسب باشد و حالا مستحق آن منم و سیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزے
چند به لیت و لعل داشتند معتصم بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند
که از تغیر دین و قتل نفس ما را مصئون دارد تا فتح دیر نمایم معتصم بالله بعد از عهود عبد الملک بن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیایی که در آنجاست
نمود ایشان بدیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در ان دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اتفاق ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفاے ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت با میر خود نمودند تا آنچه به مشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوئیم درین خانه چیزے نبود راضی نخواهد شد فکرے تام و اندیشه
تام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست پنهان بعضے گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این بسبب استحکام بنا بودی بالیستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشئید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رائی قوی تر است پس چون صحن دیر را مساحت کردند سطح اسفل او را ۵۵ ذرع یافتند و

اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نمود حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا را
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیرا که از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم
ارسطو و علم هرمس اکبر دران ست درین دیرست معتصم از خواب بیدار شد محمد بن خالد مهندس را طلب ده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیوار بنیاد انداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع بحفر نمودند آثار صندوق ظاهر شد از مس و قفل آهنی
بر وی محکم کرده صندوق بر آورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوق دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای محکم کرده و کلیدے در وآویخته بازنجیرے طلا و در کنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند دران کتابی یافتند که اوراق و صفحات او
تمام از ذهب احمر بود و هر ورق بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورقی دوازده
سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود اینست

## هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزے بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون و محفوظ
داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات
او تحریر نمود و ایادی تقدیر سر رشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت آباد
عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقاے سرمدی که صائر مقربان



ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از آن سراپا حیران
مستمندیان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره
از نعیم جاودانی آن جهانی بر دارد بآخر حیات خودش خواست که درر فاخره و لآلی باهره در دست جهله
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دریست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن جو سنگی نمی نماید بنابرین صیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است ازینجهت دران
دیر مخزونی ساخته کتاب را دران موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جملهٔ نامحرم مصون ماند و وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج و بران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیانا اخراج دست دهد بادشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب دران صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و رومی منقوش انطیوخوس که ملک یونان و از تلامذهٔ ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزے از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زینهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بحث
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری برو مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از افنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطے
برو طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تخلف او را بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طوبی صاحب
دولتی را که طغرای این سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او باران عنایت حق دریابد و از نتائج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم باللّٰه اورا از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود و بکرات و مرات باطماء هر جهات مقابله کنانید تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب خود اصلا تغیرے و تبدیلی نیافته معتصم بغایت تبهج شد محمد بن خالد را با نعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

## انیست اول کتاب مترجم

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باوست واز و بظهور آمده عالم نور و تاثیر و عالم استحاله و تغیر و علتهٔ کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نفوس خاشعه و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کونات و احداث کل موجودات جلوهٔ از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان ست چنانچه اهواے شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی بنسبت باو نقصان ست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیراکه اطلاق القاب و صفات بر ذات وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تمجید قادر بر زیاده ازین نیست که گوید هو و لا هو الا هو

## سبب تالیف این کتاب

ارسطاطالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گویدا یها الملک بعزة اللّٰه و سوقع تو و بجلال مقامی که نفس ارفع ترا محل حلل کمالات دران مقام تمکن ے بینم و باستکمال فضائل و کمال اشتمال جمله صفات ملوکیه که توارزندهٔ و زیبندهٔ آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت نموده است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری وقتی که دانسته انچه خواهد شد از حال خلائق و مال
حضرت ادریس
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبوده الا بلیناس و من از و اخذ کردم و استفادهٔ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیه ملک مکرر از من طلب آن نمود و به تشریح و تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به لعل و عسی تاخیر می نمودم تا وقتیکه بر آن مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم دارد و اما وصیت



در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بشافهه مکرر بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند ست و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب نهما

**فن اول** در اصول مقدمات این علم۔

**فن دوم** بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔

**فن سوم** در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن۔

**فن چهارم** در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دهد۔

**فن پنجم** در صنعت حرزه طلسیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد۔

**فن ششم** در صور خواتیم کواکب سبعه۔

**فن هفتم** بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره۔

**فن هشتم** در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه۔

**فن نهم** بذکر خواص نباتات۔

**فن دهم** بذکر خواص اعضاے حیوان و ما یتعلق بها۔

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر با تبدا لفظ مستزاد و بانتها لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا مشتمل ست و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبتی تامه و مقارنتے کامله حاصل است لهذا این رساله را موسوم به حواس خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج حواس و یک خاتمه ساختم

## مقدمه ے فن اول

در اصول مقدمات این علم۔

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار موضوع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علوی ست زیراکه اشخاص عالم

سفلی ہمیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه ہردو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه ہوا
متصل ست بظواہر بعضے اجسام و به بواطن بعضے بدینصورت که ہوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست با فلاک علیا تا که متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامندش چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر ہوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه پس شنو نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده از ان ست که محتاج شویم باثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیرا که فاعل ظاہر الفعل ست در عالم علوی و سفلی خلش در عالم علوی آنست که
ہرگاہ یکے از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دائره از و دور شود ہبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جہت ضعیف الحال باشند اما
زہره و عطارد را بشمس ربطی ست عجیب که زہره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائره ہرگاہ میان شمس و یکے از عطارد یا زہره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا و محترق شود و ہر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر ہر یکے
از زہره و عطارد و مقارن شمس ابداً متحرک بحرکت شمس بے زیادت و نقصان باشد و این خواص
ظاہری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لہذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظہور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجہت ظہور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود ہمیشه بریک حال موسوم به نیر اعظم شده و تاثیر او
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضے مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق سواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان سکنهٔ آن اکثر اسود ست زیرا که حرارت شمس سبب احتراق امزجهٔ ایشان
شده و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند اما سکان اقلیم اول را سواد اقل است



از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنا بر آن لون اہل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود و پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بغایت اعتدال ست ای شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دور ست و نه بسیار نزدیک بنا برین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکما و ذوی العقول و علما ر مستنبط و فائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
در و اقل ست از اقلیم رابع بنا برین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجهٔ سکان این ہردو در کمال فجاجت است و دلیل بر آن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقهٔ عیون و عدم سبطری شعر و جعد ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعد است از ایشان و اثر اشعه در ان اراضی در نہایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضاً بسیار
دور ست از سمت الراس سکان ایشان پس ہیچ وقت شمس را با سکنهٔ سادس و سابع اثر معتدبه نباشد تا
تبدیل ہوا و تغیر مزاج ایشان بظہور آید بلکه معظم اوقات ایشان فنا است پس شنو اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجه ایشانست مثلاً علو ہمت ہنود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اہل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نیاید و ہمچنین قلت غیرت و بخل که در اہل اقلیم سادس ست در اہل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اسلامی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اہل اقلیم رابع اہل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امر لیست ظاہرے زیرا که
سائر نباتات مطلقاً در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضے نباتات در بعضی بلد دون بعضے
از جہت قرب و بعد تاثیر اشعه شمس ست مثلاً نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و مویز و آنچه
امثال اینها باشد در بلاد بارده نروید و براین قیاس در اقلیم اول ادویه ہندیه میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که وراء خط استوا است اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و ہبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اہویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان وحیوان است وحدوث این از شمس امریست
ظاهر وهمچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت وحدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع وغروب تاثیرات مناسبه پیدا شد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت وبرودت که
بسبب قرب وبعد شمسی حاصل است چنانچه فیل ونیلم وغزال مشک دگرگون در زمین هند پیدا شود
ودر غیر این اقلیم پیدا نشود فیرغزال مشک وفیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد وفیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سودانست تولد یابد که عظیم الجثه وطویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم از اشباه ان افعال وآثار
شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا ودوام گویند ودر عالم سفلی که عالم استحاله وتغیر نامند اما قمر در مد وجزر تاثیر او
محسوس ست که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی ومد کند ولایزال آب در جزر ونقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود تا آنکه قمر بسمت
قدم برسد ومسامت شود بمرکز عالم بحر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض ست پس آب
جزر کند تا وقت رکوب قمر بافق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابدا وایضا از حالات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم باحوال برضه ملتفقد اوقات علاجات کند ومراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند بمثل کدو وخیار وخربزه ببیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور وضیاء آن باشد بدرستی که درین لیالی نموے ظاهر کند چنانچه در شب واحد بهمه کس ظاهر گردد
که بنهایت الغایت تفاوت کرده است واین از انجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه آثارات دال ست بر عظم حال قمر وبرانکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله وتغیر ست فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول ومحسوس باشد شمس وقمرست
که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار وشرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمایم وگوییم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند وزهره در برج حوت باشد وقمر در تسدیس او در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد وزهره در تثلیث او در برج حوت یا زهره در برج ثور وقمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متنعم



شود از منافع زوج ومیان ایشان اتفاق الفتی ومحبتے افتد که جمیع خلائق در تعجب افتند واگر برخلاف
این زهره محترق باشد بسنبله یا بحمل یا بعقرب ومریخ مقابل او باشد یا در تربیع او وزحل مقارن زهره بود
یا مقابل او از بعضے مواضع مذکوره ومشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج واین وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد ومیان زوج وزوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر وضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلا نوره که عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلا آن نوره موثر نشود وازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید واز موضع بر نیارد و
اگر اثر کند اثر معتدبه نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در ینوقت الا بالم
شدید وتعب کثیر ومحنت عظیم وبرین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد بعلاوت
دفعه مفید باشد در بدن اثر نکند واگر کند قلیل به صعوبت تمام بدینوجه که دران وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره وچه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود وقادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را بخواهد بوجه قوت
خود از تحلیل وذوبان واخراج مواد در ینوقت مانع آید ودوا ضعیف شود در عمل وعاجز گردد از اخراج
ماده بالطریق عادت وهمچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد وقمر مقارنه کند با مشتری طبیعت عجیب
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلا اگر عادت جاری باشد که آن دوا بعد مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار دافع نشود گاه باشد که مطلقا تاثیر نکند ومعهذا مزدی که عادة جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت ویبوست وانبعاث قلق واضطراب اصلا بظهور نیاید وبرین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید وقمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل وناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند
وآن تخم سبز نشود وایضا اگر طبیبے بر سر بیماری بمعالجه رود وقمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از جهتی بیوت
نحسین وناظر بزهره نباشد وزهره قوی نبود رائحه طیبه آن طبیب بمشام بیمار نرسد واثر شفا از معالجه او
بمریض عائد نشود واگر بعضد این باشد مثلا اگر قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول وزهره بمیزان باشد
مریض را از ان طبیب راحت وقوت وشفا حاصل آید باذن الله تعالی بشنو این آثار وامثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعلل از ینجاست کسی که سزاوار عمل باشد واراده کاری کند انتخاب

ازین کتاب می‌تواند برداشت و ازین علوم شریفه زمانی بهره‌مند تواند شد که در جمیع اوقات هر عملی را بجای
افعال و تاثیرات کواکب در وجاریست محافظت کند اگر چنین کند بتحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده و تعیین
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله سیین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود آن مدعا بالفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جائز دارد عمل او باطل و مقصود او مفقود شده هیچ مدعا بفعل نیاید

## خواص اول در بیان علم کیمیا متزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

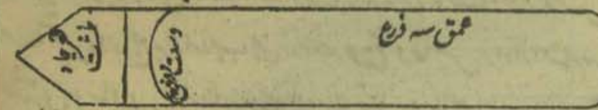
بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم میگوید گم کردهٔ راه این و آن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چندرا از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه و سبعین و نخست جابری و میزان و اشعار خالدی و فقرای
حضر موتوی و غیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر یک مقدمه و پانزده فصل ساختم مقدمه در
تعریف علم کیمیا و ذکر خواص و اصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند و در آن تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضی بر بعضی نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط بشنو ذهب اشرف اجساد است بدلائل
اول انقیاد او اطول است از سائر اجساد ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در و کمتر است از غیر او
بنابرین این جسد را علو مرتبت و تمیزی هست از سائر اجساد و مختص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد و بعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات است دیگر از فضائل او اینست که قبول
ممازجت ذهب کند بی آنکه ضرری و نقصانی بیکی ازین دو برسد بنابرین فضه مختص بقمر گردید دیگر آنکه فضه را
نورانیت و اشراق عظیم است و هرچه استحقاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخنی نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے و تبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان و حیوان اشرف اجسام
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان و مخصوص آن گردید همچنین ادویه که اخذ کرده شود از بدن و اخلاط و رطوبات
و اعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر سزاوار آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه و ابلغ سموم اے اعظم مرکبات که
تاثیر کند در اجسام و غیر این را بر این قیاس باید کرد مستزاد ارواح و آن عبارتست از زیبق و نوشادر و اقسام
گوگرد و انواع زرنیخ و این چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب و فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و شبح یعنی جسد انفاس مراد از اجزاے روابط است که
میان ارواح و اجساد و ارتباط دهد حجر اسود مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که



در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد و مذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روے توتیا و ثانی عبارت است از شبح یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد او از ذهب یعنی زر است مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی است زحل و سابع ایما از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد ورقی است عروس گوگرد صراف نمک تلخ اسعد
شوره تقطیر عبارت از آنست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بظرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بگیرد سحق آنست که اجزا را بآب و از سنگ بدستہ بسایند تا بکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفے کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نموده و لبهای هردو ظرف از گل لعم
بندکرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزای
شمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد جدے
گذارند که عفونت در ان پیدا شود و کرمها بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو او لا موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن ذو ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعدش دو روز آنرا نیک بآهک اندوده مستحکم نمایند که نشت اجزاے ثانیه مطلقا در آن
واقع نشود هرگاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر با نصفه ریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در
هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل
و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست




وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را هر چه در و باشند در هاون کرده
سحق تام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعد تخم مورچه هرچه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر
وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعف بیامیزند آمیزش خوب پس همه را در قدح کرده سر قدح را پوشند و در چاه
تعفین گذارند مدت بست و یکروز بعد از آن سر او را باز کرده طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نمایند

## فصل اول
### در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیهٔ اجساد و تطهیر او ساخ ایشان ست و این آب موسوم به مانکوس است
ترکیب بگیرند صدف مقادع نهری و بسوزانند و اضافه کنند بر و آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع
اشخارای بجی بر و افزایند و اولا هر یک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از آن در حوض
انداخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم ای بهوسه در میان آن
آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند
بعد از آن سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل ست باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بحوض دیگر
رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

## فصل دوم
### در استخراج آب ثانی مسمی بقوربال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزوی و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هر یک
سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب
بر و ریزند که بر بالای او ایستد و کاه برنج ای پر ال بالایش افگنند چندانکه بپوشد و هفت روز



گذارند بعدش بشاخهای درخت سر او را باز بپوشند و پس از هفت روز راه حوض دیگر بگشایند تا
خلاصهٔ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

## فصل سوم
### در استخراج آب ثالث مسمی بزنغراسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و یا یک صد و بست رطل آب بپزند تا چهل
رطل اند بهمین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده صدف
محرق سائیده چندان بر و ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک و سدس وزن آن
نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشخار
همه را جدا جدا صلایه نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان بر وی ریزند که هفت بار مغمور شود بعدش
سر او را پوشیده مدت بست و یکروز گذارند

## فصل چهارم
### در استخراج آب رابع مسمی بطوراس

ترکیب بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص اسود و هم وزن و با سرکهٔ شراب که
مصعد باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج بنرمی سوده اضافه نموده
با آفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد
زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آهک و برابر مجموع صدف سوخته همه اجزا را صلایه تام نموده آب زنغراسیوس
بر و ریزند هفت بار مقداریکه بالای او ایستد پس حشائش تتوجیه یابسه برابر سه حصه آن اضافه نموده در
حوض گذارند مدت هشت روز بشناسو این آب بغایت قویت مهلک قتال کل حیوان بمجرد لمس و رائحهٔ آن
در دماغ ضرر عظیم کند بنابرین هرمس علیه السلام میفرمایند که مباشر عمل طوراس را باید که اول پنبه
تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصئون و محفوظ ماند
خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت متحلل گردد ایضاً
هر حیوانیکه در و فرو رود مقدار نصف ساعت آنرا متحلل و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته بچکانند
حدقهٔ او گداخته شود بحیثیتیکه ندانند که از کجاست ایضاً اگر در گوش بچکانند مورث تشنج دماغی گردد

جهات را منقطع گرداند **ایضاً** اگر کوزهٔ آهن یا مس در و فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بمثابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

## فصل پنجم

### دربیان اخراج جوهر مستود عقوت ریخ

**ترکیب** بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند بر و خون بز که گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاهدارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بقصد اخراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را انتخار و نوشادر دو جزو زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زهرهٔ بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب در و نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار سعور کنند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب بر و اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که سعور شود آب ریزند و بپزند تا دو درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعدش کبریت سوده جزوی و زجاج سحوق نصف جزو گرفته در و ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکهٔ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب بسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه

آن بحوض دیگر رود که جوهر مستود عقوت ریخ است

**منافع و افعال این جوهر** جمیع او ساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در و نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کرده بپوست او را ببرد و تخمیص حدید که بعد از ذهاب وسخ ذوبان و گداخت



او در کمال سهولت شود و نرم گردد زود بصلاح آید و اکثر افعالیکه از طریراس آید ازین جوهر نیز بظهور آید و اگر درین زرنیخ داخل کرده یکشبانه روزی گذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند که از غیر این آب بچنین پاک نشود

## فصل ششم

### در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفهٔ حدید نهاده بآتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعدش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس انان به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طرطراس چندانکه اجزا را سعور کند هفت بار بر و ریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریخته سرکه بقدر سعوری اجزا برا و اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع ایشان و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعدش بآب شیرین و خشک کرده نگاهدارند **نوع دیگر** اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفهٔ آهنی بآتش نرم گذارند و بعد ازان برابر وزن آن کندر سحوق بخورانند **ایضاً** سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحه واجب است **چنانکه** در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد پس ازان از آتش برآورده مقدار ثمن وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیر گاو ده بار چندانکه سعور کند بر و ریخته در جای تعفین گذارد یک روز و از جا برآورده اول بسرکه و بعدش هفت نوبت بآب خالص بشوید تا صاف شود پس خشک کرده نگاهدارد

## فصل هفتم

### در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیراکه این احسن ست در فعل او را و اسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عمل که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کند که بیاض از و ظاهر گردد پس مطلب تمام ست ورنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه صلایه کند بعدش بسرکه بشوید بعده با براده نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

معصد باشد وزجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این جمیع اجزا باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق واگر اتفاق نیفتد که لون و براقت در مرتبهٔ اعلیٰ باشد یقینی خلل در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احراق زرنیخ است زیراکه زرنیخ طبیعت کبریت دارد

## فصل هشتم
### در تطهیر نحاس

بگیرند پاره‌های نحاس احمر و چندان آب شیرین بر وی ریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کند آب گندنا بر وی ریزند چند انکه نیز بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردارسنگ و عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بجزفهٔ صوف آبها می او را چیده بست و یکبار در آتش سرخ کرده بروغن زیتون اندازند این ست تطهیر نحاس و ازالهٔ چربی کثافت آن

## فصل نهم
### در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از جملهٔ اعمالیست که اولابر هرمس اکبر افاده فرموده و بلیناس تتبع کرده او را ترکیب نحاس مطهر یک رطل بگیرند و با آتش نرم گدازند بعد ازان اندک نورهٔ ابیض و ده درم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل اصلا شک نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برید تا نرم و ثابت ماند

## نوع دیگر
### در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز بآب اطریلاس نماید اما وقت سحق چندان اطریلس بریزند که او را از قوام نیندازد بعدش تمام این اجزا را در کوزهٔ محکم ریخته وگل حکمت کرده در سایه



خشک کنند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی منجمد یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید که او را یک وزن کاملا با بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یک روز بسایند پس ازان هفت بار بسرکهٔ بسیار ترش شسته هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با اثال نهاده تصعید کنند جرمی بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم او را در بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضهٔ خالص گردد

## فصل دهم
### در تلیین نحاس

بدانکه باختلاف اشکال افلاک نتائج اعمال سلوک واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب هر عمل متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیراکه اثر تحسین در فضهٔ مصنوعه زیاده تر اثر پذیر است چنانکه در وقت مباشرت منابع جهت آلات اطاعت نکنند واکثر مانع آید مگر وقتیکه او را با فضهٔ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولاً باید که او را در آتش سرخ کرده بآب ملین فرو برند تا رنج بیوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیرخر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه گذشت بزبل مستحکم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیرخر و آب گندنا و آب عذب اضافهٔ آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را نیک فشرده یک جزو زیت که یک سال بیشتر برو گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بست و یکروز دفن کنند بعد ازان خونابی که مقطر از قرع انبیق شده باشد برو اضافه کنند و در چاه تعفین چهارده روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیر ست حفظ کن این را و نگاهدار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کالیاس خوانده بتازی یعنی آبی که بجوشت از و میگریزد بگیرند ریزهای سم اسپ و ریزهای سم خر نصف جزو و برادهٔ شاخ گاو میش ثلث اجزا و برادهٔ شاخ بز ربع جزو و

بریزند بروخون بزنر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد ازان این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلبیس نحاس ابیض سکند

## فصل یازدهم
### در بیان نقل نحاس از هیأت نحاسی بهیأت ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئتے بہیئتے ذہب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج طلا و هم بالعکس میشود بے آنکه حادث گرداند احدی بران کیفیت رویه دیگر و بے آنکه نقصی در فضیلت احدهما پیدا شود بلکه هریک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هردو مساوی باشد و دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانه گداختن هردو مساوی است اما نحاس اشبه اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانهٔ گداخت و ایضا قابل ممازجت ذهبی است اما نه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتے است که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند دیگر نحاس بعد تطهیر ازو سلخ حسن اللون و ذهب النظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطهر طلا گردد

## فصل دوازدهم
### در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات ازوزن و وسخ اهم مطالب ست باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره درخانه خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل درخانهٔ خود یا در شرف بود

ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا انغراسیوس نامند بگذارند بعدش آب را اولا بسرکه ترکنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر باوجمع کرده بسایند بار وغن بیضه و



باتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او روبنج اضافه کرده و آب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایه کنند و بعد از سحق ازین آب چندان برو ریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب را ریخته باسرکه مصعد بشویند و متعاقب آن اولا با تکاب بعدش بآب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بمار تلین ای کابلیناس سحق کنند بعدش بجوشانند باتش معتدل القوت یک شبانه روز پس ازان سحق تام نموده اولا بآب اول ای صابوس ثانیا بسرکه ثالثا بآب صاف بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم ست بمنزله که منقلب گرداند هیأت نحاس را بهیأت ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که بنجدرم توتیای مطهر را برصت درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک نموده خطا این طریق نمایند زیراکه این افضل علوم و اشرف ابواب است

## فصل سیزدهم
### در تطهیر فضه و تخلیص او بابک و رصاص

که قلعی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن باتش ملتهبه بر عمل معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن ندید

## فصل چهاردهم
### در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

## قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس ازان بنجدرم زیبق ملحق نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد ازان در کوزهٔ گل یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و با حدی از نحسین ناظر نباشد بعد از هفت ساعت بیرون آورند

## قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر جید پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اوّل روسختج را سحق نموده برادهٔ را در وا اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش یک شبانروز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافهٔ آن نموده با سرکه مصعد یک شبانروز بسایند و در سایه خشک کرده نگاهدارند

## قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و پنج مثقال فضهٔ خالصه بگدازند بعد از ذوبان فضه بمنزلهٔ احتراق واگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند وازان بآبی که مسمّٰی به مستودع قوة مریخ است یک شبانروز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه آن نموده برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس از هر یک دو مثقال و چیزے از جواهر مستودع مریخ بر وافزوده یک شبانه روز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند

## قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ فضه دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هر یک از ینها را علحده بخوبی به صعد سحق بلیغ کنند بعد ش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وافزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال و نوعیک مثقال زنجفر یک مثقال اضافه کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتداے این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا تصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که با ترع انبیق استخراج آن نموده باشند با نار لینه و بعد ازان جمله را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند حجرے احمر اللون که منظور بود اقبل باشد بر آید اینست اکسیر کیمیا باید که نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت القا ـ این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

خالصه



خالصهٔ جیده پنجاه مثقال و سبکه کنند و سه نوبت در بوته ریزند باآب لیمن و بعد ازان ایضاً سبکه کرده بورهٔ ارمنی بر وا القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا پیچیده در بوته انداخته بگذارند از آنجا ذهب پاک خالص بر آید که کسی را در وشک نباشد

## فصل پانزدهم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکے اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو قسم ست یکے اکسیر ابیض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب وجسد و زیبق را از مرتبهٔ نقصان بدرجهٔ کمال فضه رساند چه درین اجساد مادهٔ فضه بالقوة موجود است اما بسبب عوارض چند مثل رطوبت زائد و غلبهٔ ارضیت که در معدن بایشان لاحق شده بمرتبهٔ کمال نرسیده اند پس چیزے باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هرگاه آن کثافت و رطوبت زائل شود لامحاله بمرتبهٔ کمال رسند و فضهٔ خالص شوند که هیچ فرق در میان آن و معدنی نباشد و مثال معدن با پزاده خشت پزان مصادق می آید که چون حرارت آتش باعتدال بخشتها رسد خشتها سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزله فضه و ذهب است که در معدن بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و جائیکه حرارت آتش کمتر رسد خشتها سست و منفعل و بدرنگ باشند و این بمنزلهٔ رصاص و سراب وجسد و زیبق اند و بجائیکه حدت و گرمی آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزاے خشتها راه یابد تفته شود که آنرا بزبان هندے جهانوان گویند و این بمنزلهٔ مس و آهن ست و اصل همه فلزات زیبق و کبریت است پس عالمان این فن براے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه و بجهت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر و ذهب مقرر کرده اند و این هر چهار اجزا را ارکان اربعه و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلهٔ آتش اند و نوشادر بمنزلهٔ باد و زیبق بمنزلهٔ آب و فضه و ذهب بمنزلهٔ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر بمنزلهٔ ارواح اند و فضه و ذهب بمنزلهٔ اجساد و چیزها یکه بحالت ترکیب و امتزاج دران داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزله نفس ست و نفس رابطه است در میان روح و جسد پس بناے اکسیر بر روح و نفس و جسد ست و بغیر این عمل تام نشود و این سریست از اسرار و رمزیست از رموز و چون چار چیزها براے عمل اکسیر اختصاص یافته پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهارست اوّل سحق دوم تصعید سوم حل چهارم عقد و طریق این
اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال با تمام رسد پس چهار قوت دران اجزای مرکبه
حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ
که بر هر جسدی از اجساد که انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد
ناقصة اللون را بالوان و اوزان مخصوصه فضه و ذهب در آرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد
متخلخل و کثیر الجرم را بجرم و عیار فضه و ذهب واصل گرداند اینست باجمال آنچه بتفصیل از زبان کاملان
شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاملترین دودمان این فن بمارسیده بے کم و کاست
درین اوراق درج میکنم هرکه از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و باصل مطلب کامیاب
شود باید که مارا بدعاے خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد
و هرکه نیت خیر نداشته باشد هرگز از وی این عمل درست نیاید و باتمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه
یکرنگ مع چند نر که همه استخوان ها و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بجهت آن
قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان اوقات
تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزهاے
دیگر نزنند از ند و آب و دانه اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک ست هرگاه
ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها نشانند چون بچه ها برآیند هفت روز
صبر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کهربای بهتر دوازده توله کبریت اصفر یک توله زرنیخ
ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمانی یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس
یک توله زعفران نحاس یک توله جسد یک توله عقاب عمر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه
را با آب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده با حتیاط از گرد و غبار
محفوظ دارند بعدش بگیرند یک ماشه ازین دوا و یا بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود بجوش گوسفند
خمیر کرده و دانه ها نموده بچوزه ها بخورانند بچند روز نه بیکروز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه ازان
دارو و بست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده بچند روز بخورانند و بعد تمام
شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند



همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم مینموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یکحبه از دوا
زیاده مینموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه ازو بگیرند و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا بخورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و
چیزهاے دیگر نخورند که معتمد عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده بتخم در آیند
پس پوست تخمهاے این ماکیان دوا خورده سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی
باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف مسرخ شود و منعقد و قائم النار گردد و از ان
شنجرف مثقالے بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد ازان
یکمثقال ازان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلاے کامل عیار شود و اگر خواهی که
ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که چوزه های دوا خورده بار اول داده اند بزیر مرغے
بگذار تا بار دیگر بچه ها ازان برآیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه برآرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر یکجا چوزه ها را جمع کنی و یکمثقال
ازان بر شصت مثقال از هر جسدے که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا داده و زهر دورا بخورانیده
باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سواے آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند
اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سرّ آن انچه که استاد فن بما تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد ازو این امر سرانجام خواهد یافت و اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده غلطے درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سرانجام نیابد
قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیاء
برحق ست ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطرهٔ چند از عرق آن اگر
بر فلزات سرخ کرده یا ذوب نموده بیند ازند نقره یا طلاے خالص شود و بعضی ازان انچه که بتحقیقات
راقم الحروف رسیده نوشته میشود آگی بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یاے تحتانی
معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آگ ست مگر فرق همین ست

که آگ خاخا دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید برآید و آن یک شاخ ست که بقدر
دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان اززمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند
مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان برنه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود
باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت
بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنے
بقدرت الٰہی نقره خالص شود

دیگر تلیا کند بکسر تاء فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه
رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع
نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خردتر ازان اند که مائل به تیرگی و گلش زرد و
د جائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گرہ مثل قند برآید و
چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از پنج شش آثار شود و آن گره را از بیل و
کلند و دیگر آلات آهنی برآوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے
دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را
کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد برآرند و نگاهدارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند
و در شیشه ها احتیاط تمام نگاهدارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب
از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک
آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰہی نقرهٔ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد
خشک شدن در آن قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر
بعرق برگ و شاخ آن گوگرد در ایک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد
و اگر یک توله ازان گوگرد قائم برد و صد توله سیماب که در بوته کرده برسر آتش زغال
گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک تولهٔ آن سیماب
منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره
بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالیٰ

خواص





## خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی و نعت سرور پناهی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس که
این چند اجزا را از رسائل خسرو شاه سماوی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبدالله
مغربی مشهور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجه طبع سلیم ابوالقاسم احمد السماوی
منتخب نموده مسمی به بجل حیرت ساخته مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل گردانیدم

### مقدمه

در تعریف علم ریمیا

بشنو که این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اهل این فن قواعد جوهر ارضی را باهم
ممتزج سازند که ازان اثرے عجیب و غریب رونماید بعضی اعمال خاصیت کملیات و
بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

### فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب سمی است به جلناهرمس فرماید که وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمی
حین خروج از رگ خواه بطریق فصد خواه بطریق دیگر که گرم باشد و شیر خرنیز از پستان خر
گرم برآرند و از هر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماهی کوفته
در و آمیخته با هفت بیضه مدت چهل و هفت روز در چاه تعفین گذارند یکدرم ازین برای
اهلاک شارب کافی ست طالیوس حسب هدایت هرمس بگیرند زرنیخ اصفر و نوشادر و
کبریت اصفر مساوی الوزن و هر یک را جدا جدا نیک صلایه نموده در سرکه مصعد سه وزن
برابر آن به خیسانده یک جزو زیبق و ربع جزو برادهٔ سرب را بسرکه کنه خیسانیده اجزای
اول را با او ملحق نموده دو روز سحق کنند بعدش با مهرهٔ گاو ساله خوب بمالند و مدت چهل روز
درمیان مزبل دفن کنند بعدش ازآنجا برآورده در قاروره کرده بهر وسط خانهٔ تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برای اهلاک شارب و آکل بیکروز کافی ست اما باید که با بتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بوده باشد **فیش برنیش** وقت نزول مریخ برج اسد
حسب هدایت هرمس پنجدرم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاهدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار
دراز لب را قطع نموده همان روز در هاون نرم نرم بکوبند تا چو مرهم شود و بسر که مصعد بسایند
یک ساعت و پنجدرم زیبق با و مخلوط کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده در و افشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر که از حدید باشد گذارند و طبق از آبگینه نهاده بعد گل حکمت در زبل تازه دفن
کنند مقدار دورهٔ فلک بعدش این همها برداشته در حقهٔ آهنی نگاهدارند برای اهلاک بمدت
چهار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست **انالیموس** ایجاد متر و دیلوس حکیم ست حسب حکم
هرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند وزنج دو درم خشاب هالک و سام ابرص ده درم
وتخم مورچه یکدانگ مجموع را در هاون بقوت تمام بکوبند و بآب یا دوج چندانکه آورا بپوشد
(چلپاسه)
خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و هر روز سه مرتبه بالای آن تا مدت چهل روز
بول کنند بعدش برآورده در حقهٔ مسی نگاهدارند واگر وجود تخم مورچه متعذر باشد باید که در
سوراخهای مور سرکه بریزند که موران ازان موضع تخمهای خود را بیرون آرند بعد ازان
بیوض آنرا بدست آرد هرگاه انسان بطعام و شراب مثقالی یا ثلث مثقالی ازان بخورد دران
روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چهارم فنا نماید و ظاهر نشود آثار شرب سم
برشارب آن و نه برکسی دیگر **جغرافیاس** بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد ازان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و چهار جزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قاروره نهاده گل حکمت
کرده در اثل تصعید کنند از انجا جسمی متحجر برآید نصف درم ازان در دو روز کشنده است و
علاج پذیر نیست **قینان بن انوش** این سم باسم او جد معروف ست
**ترکیب** بگیرند قلعی و نوره مساوی زرنیخ و کبریت زرد از هریک سدس جزو نوشادر ثلث جزو
و بول اسپ چندانکه معمور گندا اجزا را سه بار بر و بریزند و مدت بست و یک روز در حوض



موقوعه گوشه که آفتاب کم افتد و سرد بود بنهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت
از راه حوض تمام آب بحوض دیگر برند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاهدارند بعدش
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکه میسر شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهتر ست پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته با سه چلپاسه زنده و یک منفدع جمع نموده بسرکهٔ مصعد چندانکه دو بالا بر سر
آید بر و ریخته بجوشانند تا منفدع و وزغ ها مرده شود بعدهٔ صاف کرده جزو سقمونیا ســـے
انطاکیه اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بر و اضافه
نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شریک آن کرده بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برای اهلاک کافی ست **ایلاؤس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاعیه سه رطل و بصل الموف نصف رطل مجموع را
کوفته آمیخته بول اسپ چندان بر و بریزند که از روی آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بعده بفشرند که دست باو نرسد و آبش را صاف کرده بآتش لینه بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریخته قدح دیگر بر و پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شبه گذارند
و بطریق مذکور بالای همه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان بر و بریزند که هموار شود و مدت
چهارده روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چهارده روز
دیگر در ان زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدش برآورده مدت
چهل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گدازند تا آب او تمام خشک شود مثقالی ازان
میکشد در دو روز **قیاتار** بگیرند افاعی سر پهن کوهی دو را از آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاهدارند که مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند هر یک را مقدار ده ده درم و در بست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مهرا شود
بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال ازان
یک روز میکشد **باوراس** اهلاک آن بدو طریق ســے یکے شرباً دوم اگر بر نیزه یا کارد
یا پیکانے بمالند مجروح حش بمیرد
**ترکیب** ده رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب خیزران

ای اسارہ خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریختہ باچوب انجیر حرکت
دہند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در و ریختہ بآفتاب گذارند تا دہ رطل بماند آنگاہ صاف
کردہ در حقہ نگاہدارند بعدش بستانند برادۂ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر
نصف جزو و مجموع اجزا را بہ بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را برو اضافہ کردہ
خوب بسایند تا یک جزو شود بعدش کندش و اغصان لاقیہ گیاہ حشیش شیر مست ہر یک نصف
رطل کوفتہ در ان الگنند و جمیع را در ظرفے کردہ در چاہ تعفین دفن کنند مدت چار دہ روز بطریق معہود
بالای آن بول کنند بعدش برآوردہ چنان فشارند کہ دست بآن نرسد و در ظرفے کردہ نگاہدارند انتہا
**سیاؤس** زہرۂ افعی سہ عدد زہرۂ گرگ و زہرۂ کفتار ہر یک ہفت عدد و مرارۂ کلاب مرارہ عسانہ
کہ در مقابر جلے دارد بگیرند و آن سہ افعی را کہ زہرہ از و گرفتہ شدہ با غصانہ پارہ پارہ کردہ در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاہ صاف کردہ آب ایشان را بوزن مرارہ ہفت بار بردارند و در مرار آب
ریزند و بپارچہ حرکت دہند و مقدار دو درم عرق آدمی و سہ درم نوشادر باو مخلوط نمودہ بچاہ تعفین
نہند بدستور مذکور و بعد از چہل روز برآوردہ در ظرفے نگاہدارند مقدار چار شعیر ازان میکشد
در یک ساعت **شیثالاس** بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب ہفت عدد
مشک نصف درم ہمہ اجزا را جدا جدا سحق نمودہ بہم آمیزند و مرارۂ افعی و مرارۂ اسود سالخ
و مرارۂ کلب و زہرۂ کفتار و زہرۂ یوز و زہرۂ شیر گرفتہ با محفوظ اول مخلوط کردہ در قدحی ریخت
چہل روز در چاہ تعفین گذارند بعدش برآوردہ در ظرفے نگاہدارند و شعیر ازان در ہمان روز ہلاک
کند و اگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح ہلاک شود و اگر شخصے بہ سیاہ لس آن کند نگاہدارد و دستش
سرخ شود و بعد ساعتے ہلاک گردد **سیاطوس** دہ رطل اسقیل را نرم کوفتہ و لبن وغیرہ
چندانکہ میسر آید برو اضافہ کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل تلخی نہدے ربع
رطل جمیع ادویہ را کوفتہ باہم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر دہ رطل و آب کرفس رطلے
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باہم آمیختہ چار دہ روز در حوض گذارند و ہر روز با چوب انجیر حرکت دہند پس
ازان بچاہ تعفین دفن نمودہ چار دہ روز دیگر گذارند بعدش برآوردہ صاف کردہ آب او را در ظرفے



انداختہ در تحت زبل مدت بست و یک روز دفن کنند بعدش برآوردہ در کوزہ نگاہدارند میکشند
بطریق اسہال کبدبا سہال یک مثقال **مسہل مہلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و
خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از ہر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل ہمہ را کوفتہ در آب خیسانیدہ
نوشادر دہ درم اضافہ نمودہ یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشردہ آب او را در ظرف چینی
کردہ بآفتاب ضعیف نہند یا آتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوہر ادویہ باقی ماند
پس لبن یتوعیہ بقدر معمولے ادویہ برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند برادۂ نحاس
و برادۂ حدید از ہر یک پنجدرم و بسر کہ مصعد سحق بلیغ نمودہ با پنجدرم نوشادر یکشبانروز با محفوظ
اول بسایند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل
آب پنجاہ درم زنجبیل و پنجاہ درم فلفل دو درم قاقلہ و بست درم دارچینی خیسانیدہ
بدست خوب مالیدہ صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیختہ یک شب دیگر گذاشتہ
در آفتاب نہند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بکشد میکشد **ناروس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم ہر دو را باہم سحق بلیغ نمودہ نگاہدارند ہر کس کہ بخورد
ازان ساقط گرداند قوت او را و انطفاے حرارت عزیزے او کند و اگر جاہلی خلاف امور مقررۂ
مقدمہ نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکردہ باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نہبیند
زیرا کہ قوت سمیات ہرچند کہ قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

## فصل دوم

در تریاقات ای دوافع مضرت جمیع سموم

**پیانوس** موجد آن صلایکل بن قینان است

**ترکیب** حب الغار دہ درم سنبل الطیب چہار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبر و
عروق کرفس و بیخ صعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانہ و بیخ سوسن
کبو دو زراوند طویل از ہر یک سہ مثقال و دارچینی و سلیخہ و قرنفل و قاقلہ و قردمانا و زنجبیل
و مومیائی و مصطگی و زعفران از ہر یک دو مثقال این ہمہ را کوفتہ بیختہ با دو وزن عسل گرفتہ
معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق ہرمس الکبیر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه انماید

**ترکیب** اصل القاشره و پنجدرم جنطیانائے رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه دعود هندی از هریک دو درم و صندل سفید و مروارید بکر و بسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و میعهٔ سائله و لاون و کندر و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هریک شش درم و بیخ مصطرفارسی و بیخ سوسن کبود از هریک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** مسمی باشیرسالیوس جوز هندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطگی و زنجبیل و نقل ازرق و کهربا از هریک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و ماميران چینی و زراج و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هریک سه اوقیه میعهٔ سائله و کندر از هریک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جده از هریک یک اوقیه غیر ممضوغ همه اجزا را کوفته بیخته و ممضوغ را حلکرده باد و وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یکمثقال دافع سموم ست **تریاق هرمس** وقت نزول مشتری بدرجه اوج خود فادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو درونج عقربی سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری بزیر آسمان تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بندقها
بیولکه
به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن بزهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از ان یک بندق خورند و پیاله آب شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهره او بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

## تریاق ایلونیوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند فلونیا ده درم کهربا دو درم زعفران دو درم حشیشه بادرنجبویه یکنیم درم فادزهر برابر نصف جمیع اجزا هر یک ازین اجزا را جدا جدا



کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری در موضع مذکور بجعبه طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند آکل سموم قاتله یکدرم خورد نجات یابد و اکثر اجزای سم بطریق عرق دفع شود

## تریاق درد بلیوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشاء او را برآرند بآب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که نرم هموار شود پس بآتش معتدله بپزند تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند و قرنفل و جوز بویه و قاقله از هریک پنجدرم زعفران ده درم ساذج هندے پنجدرم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم حب الغار سه درم قاشره و جنطیانائے رومی از هریک پنجدرم مجموع را در هاون کوفته باد و پیاله آمیخته باد و وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم و میعهٔ سائله و لاون دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به محفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزهٔ حمار و خرزهٔ یوزنیک صلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت
آله تناسل
بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برائے مضرت سموم ست که جمیع سموم را بحق دفع کند و سموم را صحت کامل و شفائے عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

## فصل سوم

### در عجائبات متنزاد

برادهٔ سفیدهٔ روی در پنبهٔ کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده در ان پیچیده شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هر که بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاه نماید **ایضاً** خون گنجشک سبز بر پوست گردن خروس الد و پارهٔ زنگار در آن بپاشد و بجامهٔ کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان نماید که مرغان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند **ایضاً** بگیر دو پیه خوک و پیه گرگ و هر یکے را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهد و هر دو را روشن

کرده اندک دور بر بعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعلهای هر دو چراغ بجنبد و گویند که
از پیه ببر و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود **ایضاً** فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود **ایضاً** بیارد سرگین گرگ و مگس و
پوک گوش سگ و پیه گرگ و خرقه کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند **ایضاً** بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبهٔ سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ میباشد
**ایضاً** بیارد پیه کنفت و بورهٔ ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند **ایضاً** بیارد نیل سوده در خرقهٔ نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبزپوش شده اند **ایضاً** بیارد شیشهٔ
صافی و قدری شراب تیز دران ریزد و قدری کبریت نیز اندازد و بخانه تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند **ایضاً** کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام
آن خطوط روشن شوند **ایضاً** صورت هر جانوری که خواسته باشد از گل طیار کند مجوف
و در شکم آن سوراخی کند و از بینی آن نیز بدرون سوراخ بگذارد و فوکے ازان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بفوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند **ایضاً** بیضهٔ ماکیان یا کبوتر را که تازه باشد چند روز در سرکهٔ تیز و تند تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشهٔ شکستن نباشد اندرون شیشهٔ دهن تنگ
بیندازند و آب سرد بر آن ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشای عجیب ست **ایضاً** قدری نوشادر و عاقرقرحا
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب غرغره کند بعد ازان اگر پرکالهٔ آتش در دهن



گیرد هرگز دهن نسوزد **ایضاً** افیون و کتیرا و شب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
با یکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد و دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پای نسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه باهم مخلوط کرده بر دست
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند **ایضاً** بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیدهٔ
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برهنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد **ایضاً** زرد آلو
و پوست تخم مرغ هر یک قدری کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و با آتش برود اثر آتش
بر بدن نرسد **ایضاً** اگر قدری گوگرد ارزه کرده در لته بپیچید و اندک آب بران
ریزند بعد از لمحه لته روشن شود و از آنکه آب نارسیده نیز همین عمل بظهور آید **ایضاً**
بگیرد فندقی یا بیضهٔ مرغ و مغز آنرا خالی کرده قدری سیماب دران اندازد و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا بگرمی آتش بدارد که بر هوا پران شود۔
**ایضاً** اگر در آب شیر گرم قدری سریشم ماهی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود و بیچ
نماید **ایضاً** بیارد قدری کتیرای سفید خوب باریک بساید و بوزن آن نبات سفید
بادی بیامیزد و قدری زعفران سوده دران اجزای خشک سائیده مخلوط کند و پنهان
از نظرهای اهل انجمن نزد خود نگاه دارد و بروی حاضران مجلس قدحی پر آب بهرساند
و مخفی از نظرهای مردمان آن اجزای سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کرده ساعتی بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اهل مجلس بدانند که چیزی میخواند بعد
از ساعتی سرپوش قدح بردارد و کتیرای سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواهد شد اهل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و همه دانند که بتاثیر عزیمت آب قدح فالوده شده **ایضاً** چیزی از شاهتره
هندی بنزد زبان نگاه دارد و کاسهٔ پر آب طلبیده از نظرهای اهل مجلس مخفی قدری
لعاب دهن دران آب ریزد همه آب مثل خون سرخ شود۔ **ایضاً** بیضه را سوراخ کرده
همه مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده با آفتاب گذارد که بهنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بهوا کند۔ **ایضاً** کاغذی را به شبنم پر کرده با آفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو بهوا
کند۔ **ایضاً** مرغی از موم ساخته شکمش از شبنم پر کرده با آفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه هوا گیرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه بآب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار
تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ
در سفیدی عیان باشند ایضاً سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را
بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند انچه در و نوشته باشد ظاهر و عیان گردد ایضاً زغن‌های
را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نمد شود ایضاً خردل و خرما را باهم
کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود ایضاً آب زاج و مازو که چند
ساعت آب تر داشته باشد انچه بنویسد سبز شود ایضاً در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید
نویسند و دیگری آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خط
سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط
زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهرهٔ باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی
روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود ایضاً خون کبوتر با آب آمیخته
قدری سیاهی دران ریخته بنویسد در روز هیچ معلوم نشود و شب خوانده شود ایضاً بورهٔ سرخ
و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بساید و ازان روشنائی بر سطح آب که تغاری ریخته باشد
بنویسد حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند ایضاً زاک سفید را با قلیاب سرکه حل کند و بعد از
خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر
موم گرم مکرر بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن
بآب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و بآفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد
ایضاً مرکی و زرنیخ هر یکے ماه باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان خورد بیهوش
شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید ایضاً گندم یا دیگر حبوب
را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے ازخورش چند
دانهٔ آن بیهوش شود ایضاً برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد
و رشته دران بسته بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن گرد فراهم شوند و دام انداخته بگیرد
ایضاً اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه او بالکل زائل



شود چون باز بسرکه تر دارند بحالت اصلی باز آید. ایضاً اگر قاشهاے پیاز در چراغ اندازند
پروانه‌ها گرد چراغ هرگز هجوم نسازند و از بوے پیاز بگریزند ایضاً سیر و کنجد مقشر و
بزر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته با آرد گندم آمیخته خمیر کرده بر رشته بسته بآب اندازد
ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت ایضاً جاوشیر و آرد باقلا با پیه بز آمیخته
حب‌ها بندد و بقلابهٔ دام آلوده بآب انداز د ماهیان بسیار گرد آن بیایند ایضاً اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گری باشد ایضاً شیشه را
از پرهای کبوتر پر کنند بنحویکه ذره اندرونش خالی و متخلل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده
از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیند ازند هرگز شکسته نشود ایضاً انگشتری نقره
یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود ایضاً قدرے افیون
بنجاه عدد جوز در آب آهک جوشانند هر که ازان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون
قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضاً آهک و زرنیخ و مرداسنگ و سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسهٔ پر آب ریخته یک شب گزارد و بعدش صاف نموده
بجلد حیوان سفید مو بمالد همه موهاے سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته بمالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور باهم آمیخته بآب سائیده در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ
آتش کرده حلوا توان پخت ایضاً دارچینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خوراند
فی الفور برقص در آید ایضاً بادام را در کرباسے بسته چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خرد خرد باریک شود پوست را شکسته برای العین مشاهده کند ایضاً
از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف
سیاه نمودار شوند ایضاً اگر انگوزه در کوزه کند و آب دران کوزه ریزد کوزه بشکند
ایضاً شیطرج هندی و علک و انگوزه را سائیده در میان گل بپاشند که ببوید عطسه
دهد و گوز زند ایضاً خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند
و اسپ بچربی کون از دوش باز ماند ایضاً قدرے خاک جائے غلطیدن خر را
زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آیند حتی که طعام خوردن نتوانند ایضاً مگس را گرفته

موی سر آدمی بر پاے او ببندند و در زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخنده در آمده از خورش طعام باز آیند **ایضاً** دانه خشخاش سه روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود که سوراخ توان کرد **ایضاً** از اقسام حبوب چند روز به شیر آگ تر دارند بعدش بسایه خشک نمایند هر طائر بخورش چند دانه آن بیهوش شود و بغسل آب گرم بهوش آید **ایضاً** هتاسه دست را بروغن چرب کرده بآب انداز ند حل نشود **ایضاً** هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود **ایضاً** منغ عربی بآب حلکرده بدست مالد آتش بدست بردارد دست نسوزاند **ایضاً** دندان آدمی مرده و زبان هدهد بزیر بالین کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه بر دارند **ایضاً** از پوست گرگ زه کمان ساخته از آن تیر اندازی کنند بر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چله اش بشکند و از بجور پوست گرگ ده نقارخانه پوست های نقاره پاره پاره شود اگر نقاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته بمیان بندند وقت شب تر نشود **ایضاً** پوست انار سه شبانه روز در آب تر کرده آن آب بدور کشت زار ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار بندند بهر دو صورت از ملخ ایمن باشد **ایضاً** حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و هر رنگ سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بر آن حروف بلکه بتمام کاغذ طلا کنند و بعد از لحظه آن کاغذ را بالای سنگی گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و حروف سفید بر آیند **ایضاً** نوشادر و نیله تهوتهه برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذے سائیده بر کارد یا شمشیر یا دیگر چیزے آهنی از موم گداخته چیزے تعلم بنویسند و بعد از آن ادویه سائیده بران نوشته ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد لحظه بشویند حروف مکتوبه بر صفحهٔ آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحهٔ نقره از موم نویسند امرک گوگرد بالاے اجزاے مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف ثمار سرخ را بعرق نعناع حلکرده بالای نوشته ریخته بآفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند **ایضاً** نیش زده کژدم را قدرے نوشادر با آهک سائیده ببویانند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر بیخ او نگه که گیاهی است معروف بآب سائیده بجای نیش عقرب گزارند فی الفور زهر دفع شود **ایضاً** آهک سرخ نیلا تهوتهه باریک سائیده بداغ مار گزیده بدمند اثر زهر دفع شود فی الفور بهوش



در آید **ایضاً** طلا و آهن را به توتیای سائیده در آب چند بار غوطه دهند برنگ مس گردد **ایضاً** اگر خیار بزرگے نصف کرده مغز درمیان آنرا خالی کرده و خرماے خشک دران نهاده بسته کنند و بخرقه بپیچیده اول بدیگ آب اندازند و بدهن دیگ خرقه بسته بالاے خرقه خیار را بگزارند و بالاے آن سر پوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته شود خرماے خشک درمیان خیار خرماے رطب شده باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

## خواص سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے الله علیه وسلم بشناس مفهوم التماس اضعف الناس **محمد عثمان** عفی عنه که این رساله مسمےٰ به **جلتاس** را از کتب کاملین فن هذا مثل مصحف هرمس الهرامسه و طلسمات ططم هندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه وغیره اخذ نموده مشتمل بر یکمقدمه و پنج فصل ساختم

### مقدمه

در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے فاعله علویات ست با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست که بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط

### فصل اول

حرزهٔ طلسمیه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن افعی کوهی خیطی از ریشم بسته معلق گرداند تا خفق شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر و غیره بندند بقدرت الله تعالے فوراً شروع در انحطاط گردیده مواد آمرض به تحلیل رود و مریض شفا یابد **طلسم ایلاانوس** باید که در وقت شروع مشتری بخانهٔ حوت بگیرند رصاص چهل و هفت مثقال و زنجیرے بطریق فوطه ترتیب دهند و در وسط زنجیر صفحه مقدار کف دست آدمے که وزن

خواص سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت در آن صفحه نقش کنند و بوقت اتصال
قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از
کمر گشاید و صفحهٔ زنجیره برابر دمغ درد باشد :



طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعهٔ کبیر مدور
از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اعدور
یا مستطیلة التربیع در و بکشند و در بازوی مریض معلق آویزند





طلسم سبلیوس اگر کسی این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل دخلت
این حدوثش پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشترے بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و
تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند خرع احمر اللون و قطع سازند
بر هیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند



طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجهٔ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل جگر
گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی
ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد



**طلسم مسکن وجع کلیه** وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره مقارن یا اتصال
مقبول داشته باشد بگیرند جر احمر اللون بوزن هفت مثقال و آنرا بصورت گرده تراشیده
این صورت بریک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکه بآنجانب نرسد و با بریشم
زرد ببازوے مریض به بندند بفضله دفعه صحیح گردد



**طلسم سلارلوس** دارنده این طلسم نزد خود همیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها
و هرام بوزج و شادمانی بگذرانند بجان باه و سرعت خوخواب بسیار شود سیم و طلا از هر یک
مقدار هفت هفت مثقال را یکجا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زهره
به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را
برو نقش کنند بر هر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بریشم
سبز ببازو وغیره بندند





**طلسم مسکن ضربان عین** وقت قران قمر بالمشتری در برج سرطان اینصورت
را بریک جانب خرع ابیض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آویزند
با قصر از منه درد ساکن گردد بعون الله تعالی



طلسم آنالبوس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال شبکه کرده بر هیئات حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت در و نقش کنند



و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند



و خیطی از اطلس زرد و بسوراخ حرز انداخته در گردن آویزند فی الحال وجع





دندان پامال گردد

## فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد حیدسی مثقال و از آن لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین د اسطوانتین و بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دُم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و ما بین هر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ طاسے ۲ ۵ او در بطن آن لوح که دیگی جسم او لا دبس است ثعبانی که سر او همچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست





طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکه آخر

جروی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامہ صورت
باین طریق کشند کہ نصف اعلےٰ انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این شال را بر عمود
آہنے راکب نمودہ بسیار قوی مستحکم کنند



در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در همین وقت طیار سازند
اگر ابجا تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریہ
مستحکم کردہ بناے بر حوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب در این شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و گاہے داخل نشوند و توالد عقرب از ان
شہر برطرف شود و خاک این قریہ بہر جا کہ برند عقارب آنجا بہر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینہ را بہ آب خمیر کردہ قرص قرص ساختہ در وقت طلوع عقرب
بران حاشیے کہ حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شدہ بعد
این قرص ہا براے عقرب گزیدہ نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب کہ زحل در
برج عقرب باشد ابتداے عمل اول طلوع عقرب اے ابتدا از سر عقرب و انتہاء
ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب منافے نشود اگر آن خاتم را در
قدحے انداختہ آبش بہ عقرب گزیدہ دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم



عقارب بگریزند باید کہ در دُم عقرب این حروف نقش کنند



**طلسم حیات** ابجا دلیناس ست صورت حیات بر مہرے یا فولاد یا حدید نقش
کردہ در میان احجار دیوار قلعہ مستحکم نماید جمیع مارہا از ان شہر بگریزند و مار گزیدہ بمجرد
رویت این صورت از سم نجات یابد کہ وقت نزول قمر بہ نصف آخر قوس و طلوع
قوس در نصف درجہ این صورت را کشد



داگر این صورت را به شکل خاتم تیار ساخته به گلی یا ادویه مُهر کنند آن ادویه مضعف دل
نباشد و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال اثر سم از و زائل گردد باذن الله تعالی
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته در پشت
آن این حروف نقش کنند ۱۱ ٥ ۱۱ لسے ۹ م ح ۱۱۰ ۲ لیہ ۹ و بزیر شکم آن صورت
ملخی نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند ہ منر ۹۱ ٥ اور رفوق جراد این شکل
نقش کنند ...کل ابتدای عمل وقتی باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع بدرجهٔ مشتری باشد بعد اتمام بر عمودی از حدید هردو پای آن مرغ را ملصق
یا بسمار محکم گرداند بعد ازان در وسط آن ناحیه بنای عالی و منع کند هیئت منار بلند
و در بلندی و ارتفاع آن چندان که تواند سعی نماید و این عمود را دران بلندی نصب
کند و حوال آن منار را به سنگ برآورده چنان محیط آن صورت نماید که اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد بفضله تعالی جراد مطلقا دران ناحیه نماند و اگر شخصی بالای منار رود
چندانکه چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد غریب تر آنکه هرجا که آن منار مرئی شود منار
دیگر بسازند و بربالای آن منار برآمده ببیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ
مضرت بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هر یک ازان منارها حوالی خود را
از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست





طلسم مسکن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از
شورش و مضرت دریا ایمن باشد و سلامت بساحل درآید و ریاح شدیده از شدت باعتدال
گراید گویند که بلیناس بهنگام شکایت سکنهٔ مدینهٔ حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته
ریاح را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان
یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند جرا اسم اصفر و انا تصورت
آدمی سازند قائم بربالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رو و سینهٔ او جدا
از صد رو بدست دیگر شمشیری باشد از پنهان مجرای مجموع این صورت با سپر و
شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند ۴۱ ا ماسہ
ہ لے ۱۱ لہ اط سے اعہ لا عہ ع کہ لہ احسا ۱۱ لمنر مح نحمہ ہ منہ ہ سے
۱۱ حاحاں ا ما اسں حرسے ۱۱ ۱۱ ۱۱ بحے طام ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۶ ٥ ا ٥ ۱۱ ۱۱ ۱۱ مر ۹۱ یح ۶ سے
۷ حالدحا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند ۱۱ لہ ہ قلبی ام و لے لہ ۹۱ یح ۱۶
بحہ ۲ ۸ ا لہ بحہ ۱۱۱۶ قلبی ا مہ صاسہ ۱۶ للے و صورت اینست



وبرپشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند



بعد اتمام در وسط شهر یا ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم گردانند که از مطر و ریاح و برد آسیبی نبیند و اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده بپوشند تا از آسیب ریاح وغیره مصون ماند باذن الله تعالیٰ ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

**طلسم دافع تب مثلثه و تب ربع** باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجهٔ پانزدهم یا چاردهم از برج سرطان از فضهٔ خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالیٰ تب های مذکوره برطرف شود





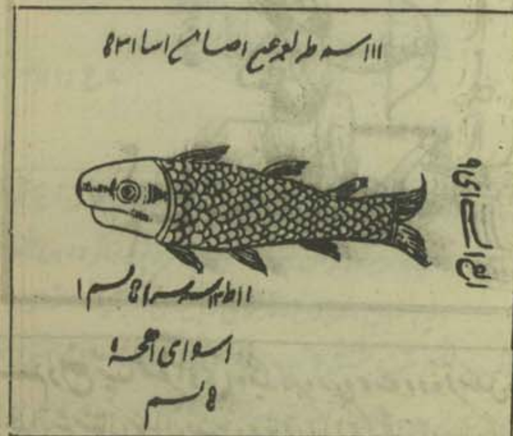

**طلسم دافع تب بلغمی** وقتیکه مشتری بیش از پنج درجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف در آن نقش کنند



**طلسم دافع تب صفراوی** وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره ساقط از مریخ باشد از سته مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت گربه را با حروف در آن نگین نقش کنند



**طلسم وافع حمیٰ دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه** وقت نزول مشتری بحوت واتصال او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را در ان نقش کند و بعدا تمام این خاتم را استقال نماید باید که ابتداے عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد وهچنین در اکثر اعمال این فن بطلے بانظبار و آثار کواکب واجب ولازم شناسد تا عمل موثر وتمام باشد



**طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه وفساد** نامش اسطیوس که بتازی معنی آن مصیبت العقل ست باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشرهٔ دلو که مستقیم السیر باشد وقمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالے قائم یکپا بر پاے خود نهاده ویکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت بر و نقش کنند [illegible] وبر شکمش این حروف کنده کنند [illegible] عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این الا وقت طلوع برج دلو واتصال قمر بزحل وهنگام اتمام آن خود را ازان دیار دور گنند



واین طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرایا شهر دفن کنند صورت اینست



## وصیت

**بشنو** عامل باایمان راکه کحل الجواهر حقیقت در چشم او رسانیده اند واز عالم علوی خبرے دارد و از نعیم مقیم رب کریم تمنی آرزو میکند و بموت و بعثت اقترار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام وراحات روحانی وجسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیرا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا ورضاے نفس وهوا نکند وحذر لازم داند واگر بنا بر مقتضیات وقت ومصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطلب دینی ورضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاهیت خلق این عمل کند ورنه زیانکاری که هواے نفسانی را مطمح نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرة گردد

## فصل سوم

بذکر خواتیم کواکب سبعه

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک وجیون خلائق کثیر السطوت و همه جا معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه‌ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجه نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن علحده ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند. الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد



خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هر چه مزروع کند ازان مثمر گردد و در رکوب سفائن دریا با وصف امواج عظیمه از خطر ملا ایمن باشد الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته به آب اندازد فی الحال شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجه ثالثه ثور و اتصال زهره و بودن فاصله ابین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقره بیضاء خالصه بوزن سه مثقال که نگینش از و بزرگ تر در مدور باشد خاتمی بسازند



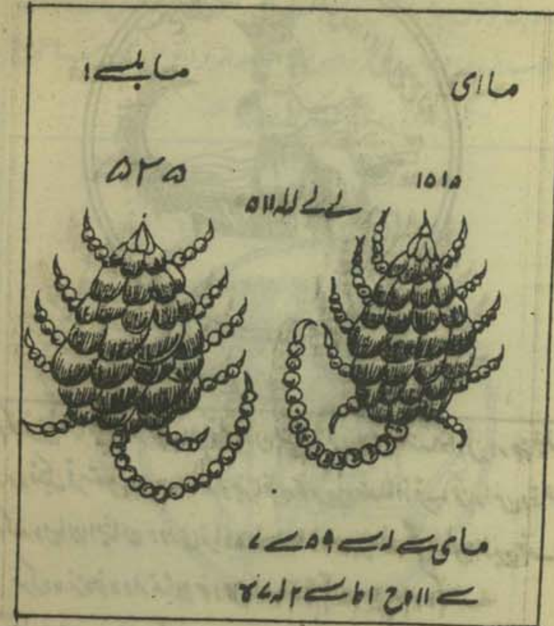
و در و این صورت نقش کنند



الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اول درجه ثالثه برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشند اما از قرب قمر براس و ذنب اجتناب کنند و میان ایشان دوری زیاده از ده و از ده درجه باشد اگر مومی ازین خاتم مرکرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم بآن موم اعاده کند

خاتم زحل شهوت مفرط جمیع جماع را با صلاح آرد و تسکین مادهٔ مشتعله و مویه و تپ دموی و تپ محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر التکلم طویل الکلام حامل و لابس این شود این صفات ذمیمه از و مرتفع گردد و بسر حد توسط درآید و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب ست معاون بیخوابی و بدن را فربه دارد و لبس دوام او مورث منفعت قوة باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل قمر یا به دلو باشد و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خاتمی ترتیب داده و نگینه اش را مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بخون میش اسود عظیم الجثه لس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد



**خاتم مشتری** ازالهٔ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظرها هیبت باشد و عامهٔ خلائق برو مهربان بود و هر حاجتی که از کسی خواهد زود وی بر آید باید که بهنگام بودن مشتری بدرجهٔ پانزدهم برج سرطان و اتصال قمر باو از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینه مربع ساخته صورت از حل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجهٔ مذکور یا قرب آن درجه مشروط بطهارت او را بپوشند و پشت خاتم بخون سرطان نهری و خون سمک بیالایند





**خاتم مریخ** لابس او قوی دل و شجاع و در معرکهٔ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ و بر اعدا فتحمند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی نرساند باید که وقت نزول مریخ در جدی که متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را برو نقش کنند پشت خاتم را بخون شیر نر یا یوز آلوده کرده بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه و اضغاث احلام محفوظ ماند



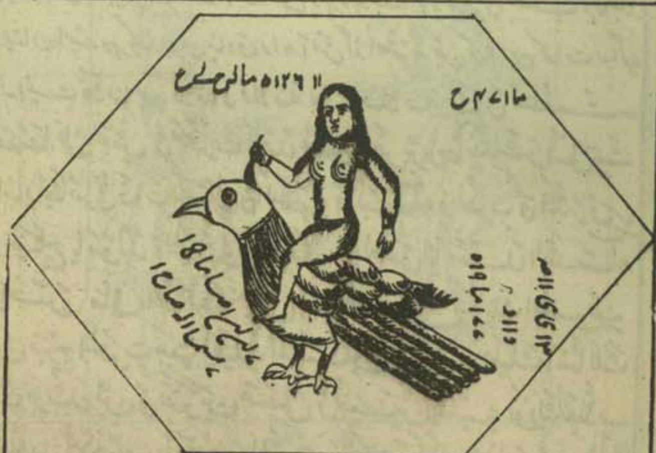
**خاتم زهره** برای عطف قلوب و قوت باه بی نظیر است و لابس او همیشه مسرور و فرخناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجه حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از شش مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد و یا از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اوائل بست و هشتم درجهٔ حوت باشد و وقت اختتام زهره با خر درجه مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزهره بپوشند و در جمیع اوقات ای عمل و نقش و لبس قمر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر زهره برای این کار افضل است



**خاتم عطارد** برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب است لابس این خاتم



قوی الحافظه و زکی و در مباحثهٔ علمیه بر همه فائق باشد و هر مقدمه منسوب بعطارد از علوم حکمیه وغیره بر او آسان و رای او صحیح و ظن او احسن و اکثر چیزها را بحسب وقوع در خواب بیند و رفع مالیخولیا کند و گریهٔ اطفال بخواب و بیداری و صرع را نافع است نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج به فضه و ذهب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج سکه نمایند که هر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه و ابتدای عمل وقت نزول عطارد با ول درجه پانزدهم برج سنبله باشد و وقتی نقش کند که عطارد مستقیم و ساقط از تحیین و متصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج سنبله و وقت لبس آنست که قمر در یکی از دو خانهٔ عطارد باشد با قمر و عطارد باهم در مناظره مقبول باشند هذا صورته



## فصل چهارم
### در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضای حوائج اصلاح کوکبی باید که بران حاجت دلیل باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلوب که مختص ست به زهره پس باید که وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که
نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم
طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشند مثلا بر پیشانی و بر کف هر دو دست
و بر شکم و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاے باشد و مجمع اینها بر وز کرده متوجه معقوله باشد همچنین
جهت مونث درهمین مواضع بازای هر ذکرے تجویفی ترتیب دهند بر هیئت فرجے بحیثیتے که بهنگام معانقه
صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق تمثالین در دهن هر یک از صورتین
پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر نصف
جزو عود هندی سه جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده
بندق ها سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیده زن
جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید
که انیست فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت
بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ وَ سَخَّرْتُ اَحَدَهُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوحَانِیَّتِكَ وَ قُوَّتِكَ
یَا مَارِدِیطَاس یَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَالْبَهْجَةِ وَالْبَهَاءِ وَالطَّرَبِ وَ السُّرُورِ
وَالنِّكَاحِ یَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَالشَّغَفِ وَالْعِشْقِ یَا سَعْدَ السَّمَاءِ
وَاَحْسَنَ مَا فِی الْعَالَمِ اِلَّا عَلٰی اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِیفِ
مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ بَیْتِ اَبِیكَ الْمُشْتَرِی وَ بِحَقِّهِ عَلَیْكَ اَسْاَلُكَ
اَنْ تُرِیدِینَ وَ تُقَوِّینَ عَمَلِی وَ تُفِیضِینَ عَلَیْهِ نُورَكِ الْجَلَّابِ
الْقُلُوبِ الْاَحْبَابِ یَا مُفِیضَ السُّرُورِ وَالْفَرَحِ وَ یَا طَارِدَ الْهُمُومِ
وَالتَّرَحِ وَ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِی اَفَاضَ عَلَیْكِ النُّورَ الْبَهِیجَ
الَّتِی لَا تَسْتَعِینُ وَالتَّاعَلَ عَنْهُ اَكْثَرَ مِنْ تَحْتِ الْفَلَكِ وَ بِحَقِّ تِلْكَ
الْمَجَاوِرِ بِمَدَارِكِ حَرَكَتَهُ قَوِیٌّ بِرُوحَانِیَّتِكِ الْكَائِنَةِ فِی طَبَائِعِ
فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَ فُلَانَةَ بِنْتِ فُلَانَةَ وَ یُهَیِّجُهَا حَتّٰی تَحَرَّكَ

ساکنیها



سَاكِنَهَا وَ یَظْهَرَ كَامِنُهَا حَتّٰی یَتَّصِلَ رُوحَانِیَّتُهَا الْمَحَبَّةَ فِیهِمَا اِلَیْهِمَا دَائِمًا بَاقِیًا
بِبَقَاءِ فَلَكِ تَدْوِیرِكَ بَلْ بِبَقَاءِ فَلَكِ خَارِجِ الْمَرْكَزِ بَلْ بِبَقَاءِ فَلَكِ الْمَائِلِ بَلْ بِبَقَاءِ مُجَوَّزِ جَوْزِكَ
بَلْ بِبَقَاءِ فَلَكِ الْبُرُوجِ آمِینَ باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در خلال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین
مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزهٔ تغاری سفال بچهم گذاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره
کامل قمر برو بگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین



**اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار** هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانهٔ
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با دناظر نباشد و غارب مجمود از شمس
بگیر نمونه عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سرتاپا لباس سرخ پوشانیده
و بر قامت آن زرد و بر سر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد بچهته
و شمشیرے بدست راست او دهند و دامن هاے او را بر میان زنند بعد ازآن
زهره دا بخی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع مجموع را در کوزه

آهنی کرده بآلهٔ آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین طریق تدخین کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود رو بروی مریخ ایستاده این کلمات را بخوانند یا شجاعَ السّماءِ و سیّاف الفلکِ الاعلیٰ یا ذاالبطشِ والنجدةِ والقوّةِ القاهرةِ القاصمةِ والجزاءةِ والاقدامِ یا ذاالقوّةِ الغالبةِ والصرامةِ الشدیدةِ المبرّاءِ من الفتورِ والهوی یا ذاالروحانیةِ المحرقةِ یا صاحبَ الزلازلِ والرعودِ یا مضرمَ النیرانِ النائجةِ و مرسلَ الصواعقِ المهلکةِ والرجّاتِ المسیّراتِ اسئلک بحقّ فلکک تدویرک الّذی لا یتعدّیٰ محیطهٔ فی مسیرک المشحون بقواک وجنودک و روحانیتک بفلانِ بن فلانة خاشعةً والیٰ قضاءِ حاجتهٖ سارعةً بالعزامِ الاکبرِ یا ساطیوس یا ناریوس یا ذاالقهرِ بصولتهِ الباهرِ بحولِهٖ وقوّتهٖ الساعةَ الساعةَ ازعج فلانَ بن فلانة و هیّج روحانیتک الکائنةَ فی طباعهٖ وحلَّ بنیتهٗ وبین ذوادهٖ حتّیٰ تقضی حاجةَ فلانِ بن فلانة بحقّ مهلکک من برجِ العقربِ وبحقّ شرفک من ابیک کیوان وبحقّه علیک ساطیوس یا فاریوس بالوعلوعوس الساعةَ الساعةَ امین امین و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازد بعد اتمام این کلمات یکے ازان عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمره را در زمین نگذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی ازان عقارب در آتش اندازند الا استمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسه بدستور سوخته شوند بجنین مجمره را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد اتمام روحانیه در خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه در گلوے آن شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآرد الا ترا هلاک میکنم و آن شخص هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقضاے حاجت عمل کند مشرا دبحالت ہیم تمکل بغضب بادشاه این عدد را ۹۳۴۴۴ در



مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق کند فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نا اهلان و جاهلان مخفی دارد ایضًا عدد ۱۳۸۲۹ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب تسکین مبدل گردد ایضًا بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعدادے ۲۲۵۶ را در مربع کاغذ یا نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوخته این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه ایمن گردد فقط ایضًا برائے مفارقت و عداوت وقتی که عطارد مقابل زحل باشد و قمر منصرف بود از مریخ بزحل و عطارد بگیرد شمع نیم سوخته مقابر انسان دو صورت ترتیب داده روہاے صورتین را سیاه کند و ہردو را پشت به پشت هم ملصق گردانیده پارچهٔ چرم که موے سیاه داشته باشد به پیچد و بعدش وقت طلوع عطارد مابین صورتین مدخنه در دست استاده تدخین کند محبت و خلوص بعداوت و مفارقت مبدل گردد صفت تدخین زهرهٔ روباه و زهرهٔ شیبوط اے ماہی که در دجلهٔ بغداد باشد و او را به یونانی فلولویوس نامند و زهرهٔ خروس و زهرهٔ زاغ و زهرهٔ خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را باہم جمع نموده خشک ساخته مقابل عطارد ایستاده بخور کند و این کلمات بر زبان راند للہیطوس بن للطیس یا ذاالفهمِ والحکمةِ والعلومِ یا من احصیٰ عددَ النجومِ والرملِ والرجومِ یا عالمًا بعددِ الحصیٰ وما فوقَ البنیةِ العالیةِ وما تحتَ البنیةِ السفلیٰ یا مفیضَ العطیةِ علیٰ ذوی الالبابِ والآدابِ یا ذاالمکرِ والخدیعةِ یا ذاالحیلِ والحیلِ یا نبد ریطوس یا هولا فیس یا حجالیس یا کیکوالیس بحقّ مهلکک من فلکِ التدویرِ وبحقّ الفلکِ المدیرِ وابیک کیوانِ الّذی اتاک

الخنکة والتجارب والعقود في المدن اجب ایتل و شتیت عملی هذا وانزع بروحانیة الا تفاق من قلب فلان بن فلانة وفلان بن فلانة وهیج بینهما بحق روحانیتك العدد اربع المکارة وروحانیة ابیك بدل انسهما بالوحشة وحبهما بالبغضة ولا تزال رویتهما متباینة غیر منفعیة متفاویة غیر متجانسة متضادة غیر متشاکلة مادمت فی فلك الشدید ودام فلك المدیر

## فصل پنجم مستزاد
### در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا اولے زکوة بست وہشت حروف به بست وہشت روز راست نماید و قاعدهٔ زکوة اینست که ہر حرف را ہر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین باطہارت در حجرهٔ باخلوت خوانده به بست وہشت روز از زکوة فارغ شود آنگه که عملش راست آید **الف** ہر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن ہزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود واگر ہزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد ہمان تاثیر بخشد واگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بزناخن های دست و پاے حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود ودر وقتے که ماه در وبال یا ہبوط یا منحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره به کشد ودران دائره نام دشمن و مادرش نقش کند و یک صد و یازده الف بر دور دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود

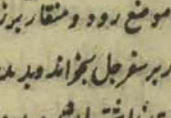





**الباء** اگر ہزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کرده بنام دشمن و مادرش نوشته بخانه دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود واگر محبوسے ہزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی شود واگر نوشته با خود دارد ہیچ آسیبے بوی نرسد واگر ہزار بار بر پوست دباغت کرده گربه نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد **التاء** اگر مثلثے بر پوست دباغت کردهٔ شیر روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشد و در ہر ضلع آن مثلث پنجاه نه حرف تا بنویسد و به محبوس دہد که با خود دارد فی الحال خلاص شود واگر چہار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود واگر ہر روز چہار صد بار بخواند در فتوحات بر روے او کشاده شود **الثاء** اگر پانصد و ہفتاد و نه حرف ثاء بر صدفے نقش کند و با خود دارد از غرق شدن محفوظ باشد واگر بست و یکبار بر جوشته پیلو نویسد بہر طرفے ہفت باره در گذرگاه مفسدان دفن کند جمعیت مفسدان پراگندگی رود واگر پانصد و ہشتاد بنویسد و در زیر بالین اطفال نهد در خواب نترسند واگر بر لوحے از موم کافوری پانصد و ہشتاد و نه بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے که از ملک او باشد بیندازد ہرگز آب ازان کاریز کم نشود **الجیم** اگر بدین صورت ج بست و چہار بار بر نبات مصری نویسد و بخورش صاحب قولنج دہد شفا یابد واگر زنے مردی را بسته باشد ہزار و یکبار بر طشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود اگر سی و پنج بار بر قدحے نویسد و آنرا شسته بخورش مریض دہد از مرض شفا یابد **الحاء** اگر بساعت اول یا ہشتم روز دوشنبه یا جمعه که قمر خالی از نحوست باشد ہشت مرتبه بیک قطار در نگین انگشتری نقش کنند و بانگشت کنند قوت باه بخشد واگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و ازان بخورد یا غسل کند شفا یابد **الخاء** اگر بر دوازده پارچه ہاے خشت نقش کند و در راه آبے که بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند واگر بساعت قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نهد و بخوابد بر احوال غائب مطلع شود و معلوم شود که غائب کجاست **الدال** اگر عدد ملفوظے آنرا که سی و پنجست در مربع چہار در چہار بوضع رفتار او وقتیکه قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری سنند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و باخود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که ازان بخورد محبوب القلوب گردد **الرّاء** در روز چهار شنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشند و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ مانند و اگر هفتاد حرف را ببینند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخور انند و بر دبد مند و
سر دهند همین عمل کنند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و بازبر آورده در ظرف قلعی نشند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس ازان در زیر سر خود نشند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب ببیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته باخود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بیست و یکبار بر برگ نوشته بنام هرکس که خواهد در آب
روان اندازد آنکس بزودی بیاید و هر که همیشه بعد نماز فرض هشت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته گلوی اطفال بندد زود سخن در آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پرهٔ قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن بر قفل و خرما بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بیندازند هرگاه کسی آن قفل را کشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمهٔ نان
گذاشته بنام هرکس که خواهد هر یک لقمهٔ نان را یک یک سگ بخوراند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود بار بنهد
**الصاد** اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب خفقان دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هرکه خواهد که از میان



دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و با کسے
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که ازو در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود بهمین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به پشکری عطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هرکه خواهد نوشته باخود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کنند زود آواره شود و اگر بهمین عدد
بطرف خانهٔ او بخواند و بدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسند و آب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد و اگر کسے هشتاد بار هشتاد
روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غلبه هزار بار هر کس پاس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزے چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر ده صد بار بر کاغذے بنام هر که خواهد بنویسد در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و باخود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بیست بار باین طریق بنویسد  و بر گردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب در گوش او ریزد و در موضعے
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
و یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و ازان کارد آن سفرجل
را ببرد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشد بدهد در میان ایشان مواصلت
و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت در بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باشتمام او رسانند محبت عظیم هم رسانند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نو دبار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفی بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر یکصد و شش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و آنرا در
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر بنجاه حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفی رود که هیچ گونه فتح
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند بدانطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زیرنا و دان چهل و چهار چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک یک ه بنویسد و در زیر بالین خود دهند بلکه دفن کنند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانهٔ دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیاء اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از و کوتاه شود
اگر بهمین عدد بر آلات ذرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کهیعص حمعسق لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعیوس و اسم گریخته را بر روی دیگر سفال بنویسد و اگر این اسمارا بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلح و بر انگشت سبابه این شکل لسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل ملطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد معاذ الله ان نأخذ الا
من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افصیح یا الحیح



یا اقطیح لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بر آن بخوند و بسوزانند و خاکستر آنرا
بر دست آنکس بمالد اگر او دزدیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را
✡ ۱۱۱ ۱۱۱ اسے خادر سوریان بار خو بگذارد از حرق و غرق و سرق ایمن باشد اگر بزرگی از
کسے رنجیده باشد و بیم آزار از و باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد
بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از روت بخور کند و در خرقهٔ
زرد بپیچد و در موم عروسی گرفته در گردن یا بازوی راست خود بندد و نزد آن شخص برود نهایت
محبت از و بیند طلسم اینست ۱۳۳۱ لما ام ۲ ۱۱۱ ن هو منا منا دو ے ۱۱ سط طلنا ے یا العجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

## خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم ای خالق نیکو سیر بگر یا بیای اهل تجربه
یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا سے به بال ها مشتمل بر یکمقدمه و سه فصل انتخاب کتب
نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشره مقالات بلیناس ست

## مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کند و خیالات
خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

## فصل اول

در خواص نباتات مستخیله

اسطیطیات لیطوس غنایوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و قابل طبائع ناس ست و
این آبی ست که حکماء زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که
هر که باین مطلب مقرون شود به درجه اتم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او بانجاح مقرون بود و تاثیرات
و تصرف عظیم در طبائع خلائق داشته باشد چون بطیخ از سائر نباتات اسرع است در استحاله بانچه مخالطت

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مبتلی بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که در طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هرچه در معده یابد اول باو مخالطت و ممازجت کرده
بعدش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیه دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید متعالیه ست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضی ازان میکنم عالانوس تاویل آن نعت العقل ست زیراکه
طبع اکل خود را بلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات نهایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقا مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد صفت آن
بگیرند کله حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خمالیده در و مزروع نمایند و ترتیب کماینبغی نهند که
مثمر گردد هر که ازین خربزه خورد بلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر و ج
و دوم شعور نداشته باشد بطیخ کلکیانوس تاویلش بتازی زیادة کننده عقل و فهم باشد ترکیب تخم
خربزه را به ترکیب مذکورهٔ عالانوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در کاسهٔ انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت باتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن وافر الذهن
کثیر الذکا والعقل والفطانة گردد هرچه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و هرچه توجه و اراده نماید بادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و علاج معارف آن با مور عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب بیند
و بعینه چنان بظهور آید بطیخ کیطیطیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند خمسان لاطیه
ده رطل خشک کرده با خاک در زبل سه ابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه بریزند و پرورند
چنانچه باید تا بر دهد هر که یکی ازان بطیخ بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را باتمام دفع کند

## فصل دوم شتراد

در بیان خواص و ترکیبات

بگیرند برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالایند و بروغن کاهو چرب کنند و بظرف رصاص کرده و سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کنند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
دران متولد شود بصورت ملخ و سر او بسر شتر مشابه و سرخ و چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور



قدرے بر چشم و روی او بریزد چنانکه در یک روز و شب بتقدیم یا آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز
جگر شتر خوراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل مور شود پس درین وقت قدری از بول شتر
برو ریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد
و زور کند تا خون او بجوشد و دران ظرف جمع شود هر که قدری ازان خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر ازان خون قدرے
بر روی خود مالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضا** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و بعد روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد ازان بیرون آورد و دران ماران سرخ
که هر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را باحتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کنند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم ببندد
تا سه هفته بگذرد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونانیان او را اکلوس نام نهند و او را برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم ببندند که رائحه او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورده و بتغاری گسترده
فی الفور کارد تیز بر سرش برانند و چنان نکنند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیرست که اگر قدری ازان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را باحتیاط نگاه دارند از خواص سر او ست
که هرگاه باران عظیم ببارد و بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود ببندد و بروی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر مریضی که
ببندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی در هند فی الفور هلاک شود **ایضا**
بگیرند عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از و صورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ وزیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمو میائی و مصالح
بیالاید و در لته پیچیده با خود دارد و از خواص اوست که دارندۂ آن طی الارض حاصل باشد جمیع سباع
و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد بر آنها سوار شود و دارندۂ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او برآید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره برداشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه هاے پے در پے دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه و دل الوهل سخن گوے که عبارت از طوطی است
کوبیست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد هرگاه قدرے ازان در آب یا شربت بخورد هر چه بشنود
یاد گیرد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس و استخوان مار سیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کنند بعد ازان برآورده خشک سازد پس بیارد
استخوان بوسیدۂ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سر بزمین گذارند و این عمل خالی از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد و او را در آب که بتغاری کرده باشند غوطه دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد و در خانه محبوس دارند دیگر روز روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند و ازان آب که غرابها را دران غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز
بفریاد او التفات نه نمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربهٔ سیاه که یکموی سفید نداشته باشد او را نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد و گوشت گربهٔ مذکور بخورد سگ بدهند و ازهمان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز همچنین روز گذشت درین مدت چشم هاے سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن و آن درختی ست خود و برگهاے آن شبیه برگ سداب بقدر سه طوفیه
آب ازان برگها بگیرد و به سگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سرکشاده و سگ را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکنارهٔ دیا برند



و انچه بُد داست در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند علحده نگاه دارند
و انچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علحده از استخوان اول نگاه دارند هرگاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بود ابر ده بر هوا آویزان کند فی الحال باران
ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود
و این عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمے در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه منڈی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد ازان بر دارند و هفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرپاس نو پیچیده نگاه دارند و قدرے ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان
بوقت نشیاری چسپیده بهم رسانیده نگاه دارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسه سفال
بریزد و چند دانه را دران خاک نهان کند و قدری آب گرم دران ریزد و روی کاسه از کرپاس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد
**ایضاً** بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هر چه ازو سوال کنند انچه در
دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدرے
پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هر چه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند انچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهد را و او را در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد
و بعد بست روز این طلسم را بر کارد نویسد و قتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
[illegible] یا الحفیظ الغیور فی لما ارید و بعد ازان صاحت ازان
کارد هدهد مذکور را ذبح کند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و
دل او را از میان دو کتف او برآورده مع تاج او و تمام اجنحه و سر پر طول که بر ذنب اوست در پاس
و دل در جائی بحفاظت نگاه دارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربای او بخورد
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم باشند پس تمام استخوانها را در
طاس پر آب فگند ازان استخوانها یکے بزرگ بر روی آب آید آنرا جدا نگاه دارد و یکی بزرگ در طلب

ایستد آنرا طلحذه دارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا طلحذه نگاهدارد و دیگر استخوانهای خودرا با دل و تاج و پرها در یک شیشهٔ آتشی با ظرف سفالین نهاده و سرش از گلا پخته محکم بند کرده با آتش بسوزانند تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکسترها مذکور خواهد شد اکنون بیان هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمده طبع او ناری ست و تصرف او در نار شود و نام آن سجون و آن چنانست که آتشی افروخته کند و بر استخوان این خاتم [seal] و این اسم کیعلصوثیا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کوکبی که صاحب الساعة باشد مدد طلبد و گوید یا سجون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش سوزان رفته و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبع او هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن زیتون آن چنان ست که بر استخوان این خاتم [seal] و این اسم لومجطنیثیا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا زیتون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بر آن چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان نشسته است و آن استخوانی که بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و نام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم [seal] و این اسم علمکصطلیثشنیا بنویسد و در طاسی که از مس یا برنج یا یکی از فلزات و معدنیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و از صاحب ساعت مدد طلبد و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها پنهان باشد و هرگاه استخوان از آن طاس بردارد باز ظاهر شود

**اکنون بیان رماد مذکوره کنم** یعنی خاکستری که از استخوان و پرهای سوخته حاصل شد خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرند حب الخروع و حب الآس و حب الورد و حب الزبیع از هر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود و باهم بیامیزد و بموزن از آن رماد یعنی استخوان سوختهٔ هدهد ران بیامیزد و بخون نشتر یا حجامت خمیر کرده حبها سازد هر یک حب بقدر دو دانگ پس از آن رماد قدری بخون آدم و گلاب حل ساخته از آن طلسم



۱۱۱ ـــه ۶۶۰۰۹۷۶۱ و این اسم را علیلکطلشیثیا بر کاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخواند پس کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی از آن حبوب را بزیر دامن او بخور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرهای اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا سگ شود یا نام هر جانوری که از وحش و طیر باشد بگیرد و بقدرت الهی آن کس بصورت همان جانور در نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو تنگه یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه و بهر دو تنگه با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ال ر ح م ان الله و خ م مساله ـه حال ح دال ل ه بعد از آن به تنگهٔ سرخ این اسم بنویسد ل۲۱۹ ل ۱۱۱۹۹ ۱۱ ۸ اح و لال ۱۱۸۱۱ ۱۱۱ و بر تنگهٔ سفید این شکل بنویسد ۱۱۹۱ ـه ۱۹ ۱۱۱۹ ۱۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ پس بگیرد دو زاغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را بر تنگهٔ سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و جمله منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر تنگهٔ سفید پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کنند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه یکی دیگر پیوسته آن مسافر ست و آنکه با وی پیوسته آن مجاور ست پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاهدارد که مسافر را هرجا که خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام ست هرگز گرد این کار نباید گردید که موجب وبال دنیا و نکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و بآتش کباب کنند و بموزن آن بادام مقشر و شکر جمله را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ تیار ساخته نگاهدارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازهٔ گاو یا گاو میش تر دارند و صباح از شیر بر آورده بآفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح بآفتاب خشک کنند بعد از آن بگیرند بموزن آن دانهٔ تمر و بآن صلایه کرده بروغن بنفشه و یا بادام یا روغن جوز بیامیزند و نگاهدارند و بعد از تنقیه بقدر جوز بخورند تا بست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره یا گوسفند هرچه میسر آید عروق از وی جدا کنند و پاک و صاف کرده در گلاب نماخته دو سه روز خوب بسایند بعد از آن دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته وکوفته در سایه خشک کنند وهرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاه دارند و
بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند واگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال
مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب وهلاک است هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که هم هلاک
است **ایضاً** بگیرند جگر و زبان بره یا گوسپند وبادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک و
کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه جدا بقدر یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده
نگاه دارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است والا بیم هلاک است
**ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند** بگیرند زیره کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده
کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً**
**منع خواب** بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زنخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ
ببندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشته شدن
یک چشم او بازی ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

## فصل سوم

### از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

**بشنو** از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتیله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال
در آن پاتیله بریزند و برهم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند وقتیکه اراده جمع
میان متفرقین و تالیف میان قباغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی از آن ترکیب درین طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود و
بغض به محبت بدل گردد والا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید عطفت قلب فلان
بن فلانة آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود انگاه تواند داشت تا بآن شخص برسد و
اظهار محبت و آثار بیقراری بظهور بیارد حتے که صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد
**ایضاً برای عداوت** اگر برعکس بالاراده تفریق مجموعین و قطع تالیف متواصلین نمایند
القاء عداوت مابین ایشان بحیثیتے شود که تسکین هیجان آن محال باشد
**ترکیب** بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در طنجیر گذارند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن



مغز اندازند چون بگدازد و مخلوط شود در قاروره کرده نگاه دارند وقتیکه خواهش حرکت سلسله
عداوت میان دو کس یا محبت افتد طعامی پخته دانگی از مرکب مذکور دران آمیخته بهر دو بخورانند بقدرت
الله تعالے میان آن دو تن نوعے عداوت گردد که تسکین هیجان آن بهیچ وجه صورت پذیر نباشد

## عمل مورث سطوت و هیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یکمثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی که بفصد یا جراحت
برآمده باشد بآن مخلوط کرده حرکت دهند تا نیک آمیخته شود از آتش بردارند و سرد کنند تا منعقد گردد
آنگاه در قاروره کرده حفظ کنند اگر دانگے ازین ترکیب در طعامی کرده بخورند هرکه در و نظر افگند در کمال
هیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوفے و وهمی در دل ناظرین پدید آید اگر قریب
بادشاه ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار بهیبت نماید حتے که از و اندیشه مند و خائف باشد

## عمل محبت و عطف قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کرده زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاه دارند تا
مشتعل نشود و بعد گداخت یکمثقال مغز سر آدمی در آن انداخته ترک کنند تا آب شود بعدش برداشته سرد
کرده در شیشه نگاه دارند اگر کسی خواهد که از ملکے کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید که ازین ترکیب مقدار حبه بر ریش
خود بمالد یا در کف دست خود نگاه داشته خود را بآن ملک یا آن زن بنماید یا بهر دو کف دست و چهره خود مالیده خود را بآن
نماید چهره و صورت آن بادشاه عطای عظیم بخشش بزرگ مبذول دارد که هرگز شیوهٔ آن نبوده است و آن زن که خود را در
نظرش آورده باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد که چار و ناچار خود را بآن رسانیده کامی از و در یابد **فائده**
دیگر آنکه هرگاه مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کرده در پاتیله بآتش نرم گذارده حرکت دهند تا مخلوط شود
و منعقد گردیده سم قاتل گردد هر کرا مقدار دانگی در شراب طعام مخلوط کرده بخورانند بعلت تشنج مبتلا گردیده هلاک شود

## تریاق و دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیه خون آدمی دو دانگے مایهٔ آهو گداخته تناول کنند مضرت این سم دفع کند
و همچنین فائده عجیب آنکه دانگے از پیه آدمی را گداخته بسوراخ بینی و کف پای و دست خود را بآن
چرب نموده این پیه را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگے در ظرف کرده چهار قطره
سعوط کنند در آن آمیخته در مجمره گذاشته خوب گدازند بعد از ذوب در هر منخریت و

همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند و فتیکه نمک آبی یا شوره یا نمک ششتی بر و باشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست همچنین در **علاج مجنون** روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته در سوراخهاے بینی دیوانه چکانند هرچند مجنونے باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

وهمچنین **این خلط دوای خاص مجذوم ست** باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا ده مثقال روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لحوم بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرده گوشت تازه تازه برویاند ایضا از خواص عجیبه و منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال شیرنگ در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود پس مقدار دو دانگ ازین خلط با و ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را در هر دو گوش فرسی چکانند آن فرس را هنما و عارف و متفطن و میمون و مجسته گردد و در هر لشکر یکه این فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر احیانا دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه بل در حین ترتیب صفوف قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر از جانب عسکر او باشد صیحه بسیار کند و بیشتر از همه در میان آید و راکب خود را غمگین نکرده بطرف میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر همه جوید بقدرت الله تعالی

| | **افادات هرمس**<br>در فوائد خطاف | |
|---|---|---|

وقتیکه قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم ظاهر بود باید که وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفی انداخته بگدازند و مقدار دو جه کافور دران ملحق کرده نیک صلایه نموده در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی ازین امراض



نجات یابد و اگر مقدمهٔ نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

| | **فواعد بوم و سام و خنزیر**<br>که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض است | |
|---|---|---|

**حب** بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو جه زهرهٔ خنزیر دران گداخته بالطعام مخلوط کرده بخوردن کسے دهد که در محبت عمل شدید قویست

**عداوت** زهرهٔ بوم یکدانگ را در ظرفی کرده وزن دو جه زهرهٔ خنزیر بر و اضافه کرده بگزارند و بعد ازان در طعام شخصے که مستدعی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

| | **معالجهٔ مجنون** | |
|---|---|---|

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون غراب و وزن دو جه ازین خلط باسته قطره آب شاهسفرم در بینی مجنونی که از معالجهٔ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن الله تعالی ازالهٔ جنون شود

**عداوت** وزن دانگے خون خوک در ظرفے کرده مقدار دو جه از مرارهٔ خنزیر اضافهٔ آن نموده داخل طعام به نیت عداوت بخورد کسی دهند آن شخص بنوعی دشمن دوست خود گردد که بشرح راست نیاید

| | **عقد شهوت** | |
|---|---|---|

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفته در ظرفی بگزارند و قطره از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شهوت عجیب و غریب است

| | **علاج قروح انسان و دواب** | |
|---|---|---|

یکمثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایه نموده دران افگنند و چهار مثقال روغن گاو اضافهٔ آن کرده بآتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابه گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحهٔ قدیمهٔ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحهٔ پشت دابه گزارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود

**عداوت** دماغ کلب اسود دانگے و دو جه دماغ غراب بر و اضافه کرده نگاه دارند استعمال آن در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با شقاقل افیتمون سحوق خورد شارب او از
تاثیر و حالات معجون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جلید
وقدیم خورند نجات دهد و رفع آن مرض کند

## خواص گربۂ سیاه

اینات گربه وزن دانگی سحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً
زنی را که هرگز بار نگیرد جگر گربۂ سیاه بریان نموده بخوراند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه
سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه بندند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربۂ سیاه ملا با نمک افیتمون خورانند
از شقیقه و صداع و ام الصبیان ایمن باشد ایضاً حدقه وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد
از هر کسی که حاجت خواهد با جابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را مقدار اوقیه با وزن
یک دانگ مایۂ خرگوش خورد نظر بهر زنی که افگند طالب او شده خود را باو رساند

## خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بشنو که ما خذ این رساله علم سیمیا
ست که به پنجۂ قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل است
کتب معتبرہ این فن مثل شاملین و سر مکتوم و رسائل هلالیه وغیرہ است

## مقدمه
### در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد وست از علم تسخیرات و آن سحر ساختن قوای سیارگان و علائم گردانید نجات
ست بار تکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف ست و تا وقتیکه
او ستاد کامل بهم نرسد هرگز بار تکاب چنین اعمال مباشرت نه نماید که بیم و خطر جانست و چون علم
این اعمال بغیر او ستاد بیکار لهذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

## فصل اول
### در تسخیر ملائک

بروز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطهر در آید و هزار بار سورۂ قل هو الله



احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار
و بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و
تا چهار ده روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و روز پنجشنبۂ سوم پانزده هزار بار
بخواند و بعد ازان هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ
رَحْمَةً وَّعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ
هٰذِهِ الْقُبُوْرِ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا
فارغ شود دیوار شگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندۂ صالح میان من و تو
برادری شد بعد ازین پی هر چیز مرد و غیبت مردم مگو و هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و
سورۂ اخلاص میخوان و گوید نام من عبد الله ست چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا طرفة العین
بمکه معظمه برسانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبد الاحد ست چون قل هو الله بخوانی بیایم
و برائے تو روزی حلال بیاورم و بر چیزهائے مخفی ترا مطلع گردانم و سومی بیاید و گوید نام من عبد الصمد
چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و بهر کاریکه اراده فرمائی سرانجام
دهم همچنین عهد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامۂ سفید بپوشد و نان جوبی نمک و
دانۂ انگور سیاه و مغز بادام خورد و هر صباح عود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و
طریق تسخیرات سبعۂ سیاره و جنات دشوار تر ست و خوفهای عظیم و هولهائے هوش ربا و جانکاه
در ان واقع میشود لهذا از بیان آن در گذشتم

## فصل دوم
### تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیرد زبان گربۂ سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم بندد بطریقیکه زبان مذکور در میان دو چرم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده به صحرا رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً
اگر خواهد که هیچ سگی بروی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشند بگیرد زبان سگ
سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه بندد همه تابع او شوند هیچگاه قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

## خاتمه در اظهار مدعا

نقلا و مترجمون کتاب هذا اسمی بذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب ذهبی مذکور

باقیم اززبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب تحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر ساعد تو شود بهره و نصیب روزی گردآید و بخت یاری کند و انگذار و تراحرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد و لیراگر هدایت یافتی و ازین شجره ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین برنیج دلخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین گردد و بهرهٔ عظیم بر دارد باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع حلیم گوئی و در صیانت این آبادی خلائق بکمال اجتهاد و سعی تمام ما زنظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا برین ما امر فرمودیم باخفا و اختفاظ آن چنانکه تو دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه سفتش شنیدی و دیعت نمودیم پس باید که شکر ما بجا آری و در حقظ آن مساعی جمیله بتقدیم رسانی چه نگاهداشت تو این کتاب ابا بکلیه موافقت آداب ماست و قبول عهد ما تا نتایج آن بتو راجع شود زیرا که ما مرتفع و منتقل شده ایم از عالم استحاله و تغییر که عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر که عالم ارواح ست پس ما را بجلی و سعدی نیاشد بکدام غرض ما اینست که آداب نگاهداشتن و محافظت این کتاب را بجا نی و نا مستحق را بر اسرار آن اطلاع ندهی اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و افساد جسیم ست و الله اعلم بالصواب

این مخمسات دیگر کتاب بنود حقیر سید جبه دار بجهت یادگار نوشت التماس دعا دارد

| ۸۴۰ | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۴۴ | | | | ۸۳ |
| الله | ۲۵۷ | ۱۳۸ | ۲۹۴ | جمیل |
| ۲۹۷ | ۸۴ | ۴۷ | ۲۵۳ | ۱۳۹ |
| ۲۵۴ | ۱۳۵ | رحمن | ۸۵ | ۴۸ |
| ۸۴ | ۴۹ | ۲۵۵ | ۱۳۴ | ۱۹۴ |
| مؤمن | ۲۹۵ | ۸۲ | ۷۰ | نور |

| ۸۴۰ | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۴۴ | ۸۳ | ۲۹۸ | ۱۳۷ | ۲۵۴ |
| الله | جمیل | رحمن | مؤمن | نور |
| ۲۵۸ | ۱۹۷ | ۲۱۴ | ۱۲۹ | ۴۰ |
| ۲۷۹ | ۸۴ | | ۳۱۸ | ۱۵۷ |
| ۴۰ | ۲۷۸ | ۲۲۰ | ۲۳۴ | ۳۴ |
| ۱۷۲ | ۱۹۴ | ۱۰۴ | ۲۰ | ۳۴۱ |



## استکشاف و اکلیل تجربهٔ خود حقیر از حجر النور شعر انسانی

موی سیاه دختر و پسر جوان را برای تجربهٔ اکسیر خلط کش با اکسیر قطره بقنطار گرفته ام و شسته و خشکانیده و ریزریز کرده در ظرف چینی با ملح قلیاب سحق و صلایه نموده ام و در قعر عمیا نمک مکرر اندک اندک برسرش ریخته ام در بالای اجاق در دیگ ریگ ریخته و سر ظرف را بمهر سلیمانی مهر کرده ام و خاکستر بیخته بقدر چهار انگشت از زیر و بالا احاطه نموده و ریخته ام در اطراف یکدفعه صبح و یکدفعه شام بقدر دو صد مثقال ذوغال آتش کرده زیر اجاق ریخته ام و دهن اوجاق را با آجری بسته ام و آتش بقدر گرمی آفتاب داده ام در دیگ بزرگ یا شیشهٔ بزرگ که ارض و طول آن دو وجب باشد و در بالای قرع سرپوش گذارده ام و وصل با خمیر نموده تا محلول شد بیرون آورده در قرع دیگر ریختم پس انبیق وصل کرده تقطیر نمودم متقطر سفید آمد و باز متقطر نمودم مایل بسرخی شد آب فوراً قابله را عوض نمودم تا متقطر یاقوتی چکیده شد آب اول از نمک قلیاب بود و آب متقطر قرمز دوم روغن قرمز لیست مانند یاقوت سرخ همین که متقطر دهن چکید تمام آتش را از زیر اجاق بیرون آوردم پس از نیمساعت دیدم که میخواهد بالای آن آب نوشادر بسته شود فوراً سرد نمودم و آن کلس سفیدی که در قعر بود تماما را بیرون آوردم با دبوی و زید زرین و شفاف گردید پس این کلس زرد را در شیشه کرده و متقطر اول را که ماء الابیض نامند به دفعه بر سر او ریخته و هر بار بقدر گرمی آفتاب آتش داده طبخ دادم تا خشک شده پنج وزن او آب سرخ را که او را دهن الاحمر نامیده اند به تشویه و تنقیه بخوردش دادم و تشمیع نمودم اگر در اثنای تقطیرش آتش کم و زیاد شود آن کلس زرد نشود و سیاه بیرون آید آن سیاهی فاسد نماید کار را پس لابد باید ماء الابیض که آب سفید است بر سر کلس رد نموده و در قرع متقطر ساختم و اینقدر رد و تقطیر نمودم تا سفید شد پس کلس سفید را سحق نمودم و پنج وزن او دهن الاحمر به تنقیه و تشویه بخوردش دادم و مشمع ساختم بکمال خوبی و با کمال سلیقه و چون اینجا رسید بعد از نه رد و تقطیر و تشمیع بر طلای سفید و نقرهٔ شکفته طرح نمودم تا طلای معدنی با ثقل نوعی یارعه برآمد هرچه بیشتر در روح زحمت بکشند طرح او بر جسد زیاده شود منت تجربهٔ حقیر ∴ اکنون از اصطلاحات این فن بعضی نوشته میشود بدانکه تقطیر عبارت از آنست که اجزاء را بسایند با آب حل کرده محلول را بواسطه علاقه بظرف دیگر کیرند تا صاف شود و لطیف بچکد سحق آنست که اجزاء را در هاون سنگ بسایند تقعید آنست که اجزاء را در ظرفی کرده و ظرف دیگر بالای آن نصب نموده و لبهای هر دو را با گل حکمت بند کرده بعد از خشک شدن بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزاء بسطح ظرف بالا بچسبد تشویه آنست که اجزا را در بوته نهاده و بوته کم

سرپوش نموده ولبهای هر دو را بند نموده در آتش گذارند تشمیع آنست که بحالتی در رسد که به اندک حرارت آتش مثل موم گداخته شود تعفین آنکه اجزا را در ظرفی که مناسب آن باشد در جائی گذارند که عفو در او پیدا شود و کرم بوجود آید حل آنست که اجزا را در شیشه کرده در زیر سرگین یا زمین نمناک دفن کنند تا آنکه مثل آب شود عقد آنکه اجزاء محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند تا منعقد شود و در این فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که مشتعلات و فرارات بدین تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیرد و انتهای حل و عقد هفت مرتبه است

## عمل اکسیر آزموده

بگیرند عقرب هائی که بندهای آنها بیشتر باشد مثلاً عقرب هفت بند و شش بند و چهار بند و پنج بند از هر یک چهل عدد و در چهار شیشه جدا جدا نمایند و سر شیشه را با چوب مضبوط بگیرند و بگذارند تا چهل و یک روز پس یکی از آنها را زخمی نمایند و سر شیشه را به بندند و بگذارند بلکه یکدیگر را بخورند تا یکدانه از آنها باقی ماند پس در این ایام ۱۴ مثقال طلا را با الماس حل کنند زعفران نخی ۱۴ مثقال موی سر جوان ۱۹ مثقال گوگرد مصطکا وی ۱۴ مثقال نوشادر ۱۹ مثقال زیبق بازاری ۳۲ مثقال اینها را با هم سحق و صلایه نموده و به پارچه سفیدی تر دست افشار بمالند بالای آنها تمام در دوری چینی بریزند و بخشکانند و چهار قسمت نمایند و بچهار شیشه عقرب در چهل روز تدریجا داخل شیشه بریزند کم کم آنها تدریجا را می خورند و خاک را هم میخورند تا زمانی که در هر شیشه یکدانه از آن عقرب ها باقی ماند پس سه روز آنها را گرسنه دارد روز چهارم در هر شیشه دو مثقال و نیم باز از آن خاک بریزند دو روز رها نمایند دو روز دیگر باز از این غذا بان چهار عقرب تطعیم نمایند پس از آن چهار عقرب را دو تا دو تا در یک شیشه داخل کنند و ده مثقال دوا تدریجا آنها بخورانند تا زمانی که گرسنه شوند یکی از آنها دیگری را میخورد باقی می ماند دو دانه باز هر دو را یک جا کنند و هوشیار باشد که درین حالت عقرب می پرد و جست و خیز می کند اگر آدم را زد فی الفور آدم می میرد خلاصه چون این دو دانه دو سه روز که در شیشه ماندند این دو یکی دیگر را میخورد چون یکی ماند بیارند آئینه سنگی را و آتش ذوغال کرده آئینه بالای آتش نصب کنند مضبوط و آئینه را قدری سرازیر گذارند و ظرفی بلور میان گودی را در زیر کنار آئینه جذب کنند چون آئینه زیاد گرم شود آندم شیشه که کژدم در او است سرازیر کنند بر روی آئینه که فوری می میرد و اندک اندک آن عقرب آب میشود و چکیده آنرا بگیرند و در شیشه کرده سر آنرا مهر کنند و سوخته گوشت بدن عقرب را که در بالای آئینه مانده در شیشه دیگر با جیوه عقد نمایند و نگاهدارند در وقت





هنر آموز اگر نه هنر بندی | در گشائی کنی نه در بندی

قسمت دوم

# کتاب کشف الصناعه و مخزن البضاعه المسمی به منتخبات التجارب محمدی سن

تالیف المفتقر الی الکریم الوهاب میرزا محمد شیرازی الملقب بملک الکتاب المخاطب بخان صاحب در بندر

در مطبع فیض رسان
بمبیئی بزیور طبع آراسته شد سنه ۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از پرستش صانع بیچون وستایش پیمبران رهنمون و درود بر اولیای زاکون پوشیده نماناد
که در این هامون آنچه نمودار است ناپایدار است هر غنی را فقری و هر یسری را عسری در پی و آنچه
اسباب عمار و ثروت و تمدن و دولت است تجارت و زراعت و صناعت لکن تجارت
را غرق و سرق و حرق در عقب و زراعت را ملخ و دزد و کمی آب و باران و سوختن امکان لکن
صناعت را که ابدا آفاتی و زیانی و خسرانی از پی نه شخص پیشه ور از پیله ور بهتر و مردم صاحب
صناعت از صاحب بضاعت بالاتر چنانچه تاجر را احتمال کساد میرود و صانع را گمان فنا
نمیرود و در هیچ شهری و دهی صنعت کار مفلس نمیشود و در هر بلدی و قریه پیشه ور معطل نمیماند
اگر بخواهیم شرح محسنات صنعت را بیان نمایم از مطلب دور مانیم همینقدر بر ارباب خبرت
و بصیرت کافی و برهانی شافی است لاسیما کتاب کشف الصنایع که از منتخبات این خاکسار
میرزا محمد ملک الکتاب المخاطب بخان صاحب مقیم بندر معموره بمبئی که از کتب معتبره انگریزی
بفارسی ترجمه شده و هر یک نسخه را بتجربه در آورده فی الواقع سیاحا زاد المسافرین
و ساکنین را نعم المعین است که هر کس فی الجمله هوشی و سلیقه داشته باشد در خانه نشسته با
دست بسته و پای شکسته میتواند معاش روزمره خود را تحصیل و ابواب فقر و مسکنت و احتیاج را
تعطیل فرماید خوب گفته شیخ سعدی علیه الرحمه هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی
نبرد پس بر ما باد که تربیت اطفال را پس از تعلیم علوم نافعه یکی از صنایع واقعة الاحتیاج بیاموزد





نمائیم که در بدبختی و فقر و فاقه و احتیاج و مسکنت او را یار و مددکار و معین و دستگیر باشد که حقتعالی بحضرت
نوح علیه السلام میفرماید و اصنع الفلک باعیننا و الا حق مطلق قادر است براینکه بی آلت صناعت
صد هزار کشتی از مشتی خاک برآرد و هزار سفینه از خزینهٔ غیب بظهور آورد پس بر هر کاردانی لازم است
که نسخه ازین کتاب که مشتمل است بر ایجاد صناعات بدیعه جدیده و قدیمهٔ مجربه بیادگار نگهدارد و مخفی
مباد که مقصود از ترجمه و تالیف این کتاب این بود که چون بمقتضای وقت عرصه فرصت بر اهل
روزگار تنگ گردیده و وسعت و استطاعت بعموم خلایق آنقدر نمانده که با مدت دراز بکسب
علوم بپردازند بنابراین این رساله برای شایقان و طالبان و بیکاران عالم بخصوص اهالی ایران
کافیست که باندک فرصت سرمایهٔ از هنر حاصل کنند و استعدادی بهم رسانند و بکار معیشت
پردازند چون اکثر ادویهٔ این رساله بزبان فرنگ میباشد بجهة دریافتن آن فرهنگی بخط انگریزی
و خط فارسی در آخر کتاب تحریر یافت و پوشیده مباد که چون هر کار و هر اختراع در دنیا ابتدا
ناقص بوده و بمرور زمان پس از تجربه و اهتمام اشخاص باهمت تکمیل یافته لهذا این کتاب
کشف الصنایع و مخزن البضاعه که موسوم است به **منتخبات و مجربات محمدی**
که دو دفعه قبل چاپ شده پارهٔ نقایص داشت که پس از مرور زمان بتجربه معلوم شد ولی بواسطه
عدم فرصت امکان نمی یافت تا در اینوقت بعضی از دوستان روحانی مشوق این بنده گردیده
شروع بتکمیل کرده بیاری خداوند و ائمه اطهار سمت اختتام و بعضی از صنایع اکسیریه الهیه
و اختراعات جدیدهٔ دیگر بر این مزید نموده مرتبهٔ ثالث شروع بچاپ آن شد که از نسخ متعدده آن
دوستان بهره مند شوند و این رساله را منقسم بر دو قسم ساخته قسم اول در فنون
مختلفه مشتمل بر بیست بیان است

بیان اول در علم اکسیر و شناختن حجر مکرم
و ساختن حجر مکرم و دستور بکار بردن حجر مکرم
بیان دوم در صنعت حلیة الکتاب از ساختن
اقسام مرکب از برای نوشتن و مهر کردن
بیان سیم در صنعت چاپ و ساختن مرکب
چاپ و آهار کاغذ
بیان چهارم در صنعت ساختن سمنت برای
شکسته و وصل ظروف آبگینه و سنگ و آهن و غیره
بیان پنجم در ساختن آبگینه و بلور رنگارنگ
بیان ششم در صنعت میناکاری بر طلا و
نقره و مس و غیره
بیان هفتم در صیقلات یعنی ساختن
وارنش برای چوب و صندوق و کاری و غیره
بیان هشتم در صنعت دباغی و ساختن چرمهای

قسمت دوم مشتمل بر ده بیان است



## بیان اوّل از قسم اوّل

در علم اکسیر و شناختن حجر مکرم و ساختن حجر مکرم و بکار بردن آن بطریق عمل جوانیه معروف و طریق عمل برانیه بدستور حضرت ادریس علیه السلام علم الکیمیا حکماء ما تقدم الی زماننا هذا . نسبت میدهند این علم شریف فن لطیف را بفرمان شاه ولایت مآب علی مرتضی علیه السلام آنچه



از کتب قوم استخراج و از اصطلاحات آنها تجربه نموده فنی بالاختصاص درین منتخب میگذارم بدان ایدک الله تعالی که در علم الجفر الجامعه از مولی در فن الصنعة الشمس و القمر از استخراج آیهٔ وافی هدایه نوری صنعة البیضاء وصنعة الحمراء صنعة حمرا از صنعه بیضا اخذ فرموده هو ذهب الاعظم حکما و کبیر ملتهم و بعضه راشق دهنی قولنا لولا القمر لم تکن الشمس ولولا الفضة لم یکن الذهب و ان ذا من الفضة الارض البیضاء و انها صنعة البیضاء و اخرجنا منها ذهبا و سمیناه بالصنعة الحمراء ثانی خذ من فرع الحجر لا من اصله و لا من الحجر مقصود کلیه همه حجر مکرم است و اخذ فرع حجر منوط بشناختن اصل حجر است

## فصل در معرفت حجر مکرم و کبریت الاحمر و حجر الهی و حجر الصناعة

در این جا حجر مکرم را آشکارا مینمایم برای برادران بدون رمز تا بدانند و لدا زچه تولید میشود و شناختن اصل حجر و ساختن حجر و بکار بردن حجر را تا بدانند که حجر مکرم و ثبوت او بدین دستور است بدانکه حجر مکرم مراد از موی سر انسان است که باید اول حجر را بعزرائیل عذاب روح و نفس را از او خارج نما و بعد بتطهیر آن جهد کن تا از او ساخ مانعه حائله بتدبیر عملی پاک شود پس آنچه خارج نمودی برگردان بجسد تا بتائید اسرافیل روح آن جسد مرده زنده شود خلق بدیع ملاحظه کنی چه که جسد روح غیر را قبول نکند و روح هم بجسد غیر اقبال نکند و این روح و نفس پس از تفصیل اگرچه دو شیء دیده می شود ولی در باطن ذات متحدند و یک شیء و آنچه از حجر بیرون میشود در هر مقامی بمناسبت آن مقام اسمی گذارده اند قبل از خروج از معدن اسمی دارد و بعد از خروج اسمی و قبل از تطهیر اسمی و بعد از تطهیر اسمائی و در مقام ظهور اثر و عمل اسمی در هر مقامی هر یک از روح و جسد نامی دارند قرار مقصود ما منحل متقطر از حجر است و این ماء الکبریت و ماء الشب و لعاب الافعی و الحل و الخمر و نار الهواء و ماء الهواء این تمام بیان برای آنست که بدانند حجر صاحب دو رکن است نار و ماء یعنی رطوبت و حرارت و این ماء الهی قبل از کسب دهنیت از ارض کبریتی ماء الهواء ذکر میشود چه که رطوبت در او غالب است و بعد از آن که این متقطر اول که ماء است کسب ناریت از متقطر ثانی نمود عنصر نار مکنونه در او ظاهر است در اینوقت بنار الهواء نامیده میشود و این رکنین اعظمین فی الحقیقه فاعلیند از هواء ظاهر فسبحان من خلق الالوان بهمه این اسماء مذکوره با منحل از حجر راجع و همین قسم ارض حجر و سایر ما یخرج منه را قیاس کن برخی بر روح و نفس و جسد گفته اند و برخی ارض را حجر گفته اند و ما یخرج منه را زیبق و کبریت نامند و این زیبق و کبریت بظاهر دو تا هستند لاکن فی الحقیقه متحدند یک ذات و یک نفس اگر یکی نباشند مثل طبیعی تشنج که اول رتبه اوست دست ندهد باری این زیبق و کبریت که از یک معدن مند و اخ و اخت ذکر و انثی این دو را تطهیر کنند

تا از اوساخ مانعه ظاهر شود و قابل امتزاج گردند و مقصود از تطهیر آنکه تدبیر نمود تا آن مشاکلت باطنیه در
صورت ظاهر شود تا قابل مزاج گردند مثلاً زیبق رطوبت ظاهریه او مانع امتزاج او با کبریت است
پس ماء الهی که از عین حجر حکمت جاری شده و بقرار نامیده اند باید تدبیر نمود تا رطوبت ظاهریه
او که مانع از امتزاج با نار کبریتی است زایل شود و حرارت باطنیه ظاهر گردد در اینصورت
سهلست چه که دهن با دهن زود امتزاج گیرد ولاکن آب و دهن هرگز امتزاج نگیرند پس چند باید
که تا دهن باطنیه زیبقیه که نظر بغلبه رطوبت افسرده مانده و محجوب گشته بتدبیر عملی ظاهر شود و با نفس
کبریتی که فی الحقیقه دهن است متحد شود و بسبب اعظم اتحاد و مزاج درین صنع و حکمت خدا است
مفتاح این را بعضی نار دانسته اند غلط است مفتاح المفاتیح عقل انسانست چراکه حل طبیعی و امتزاج
حقیقی حاصل نشود مگر بمشابهت و مشاکلت ابکار مقصود از ماء الهی نه هر آبی است بلکه ماء مقطر
از حجر مکرم است اگرچه این ماء بصورت ماء است لیکن در باطن نار است و اطلاق لفظ ماء بر او
نظر بر رطوبت و برودت است که در ظاهر او مشهود است پس این زیبق و کبریت اگر در ظاهر دو اند در
حقیقت یک ذاتند و یک نفس و اما النفس حجر اصلش از ماء است و مصنوعست و فاعلست و
حامل زیبقین است و صاحب نفسین و مطلع روحین و حرکت فعل اوست که از شراره او احداث
میشود و مخزن و مبدا و معاد این امر همه حجر است پس از تفصیل یک اصل و سه فرع از او بیرون می آید
جسد روح نفس مع ذلک چند نام دارند در مقامی زیبق و کبریت و در مقامی روح و نفس و زیبقین
و نفسین و روحین و قرار و ماء الهی هم می نامند و مبدا همه این نامها یک چیز است در مقامی که زیبق گویند
بجهة آنکه پرواز میکند از آتش آب نامیده اند برای رطوبت و برودت و جائی کبریت نامیده اند برای
آنکه ماده کبریتی دارد ولاکن مردمان نادان ندانستند و این زیبق را زیبق بازاری خوانده اند و حجر
معادن سبعه و انجم سیاره متعلق دانسته اند برای رنگ سرخش زهره و نحاس نامیده اند چراکه
شکین و دیر آب میشود و چون رنگ حجر بقوت زیبق محلول مصعد شد و مشعشع گشت در اینجا او را ذهب
نامند مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من
شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور این مقامی
است که کلام الله ناطق ابو الائمة الصادق تفسیر سفر باید این مقام اکلیل الاکالیل است و
کبریت الاصفر و ذهب حکماء و ستر الاسرار و ما بقی معادن را همین قسم قیاس کن و با اخلاط
اربعه صفرا و سودا و بلغم و دم که ظهورات طبایع اربعه اند و در شخص انسانی نامیده اند شرف





اجناس ثلاثه را باید دست یابی و حامل حجر مکرم و بقدر خاصیت از او اخذ کن و بنا با یسه تفصیل نما و بعد از تفصیل
اخراج غیر مشاکله کن و چون غیر مشاکلین خارج شدند و مشاکلین مهیا شدند کما قال مولانا امیر المؤمنین
علیه السلام خذ الروح بمائه الذی من جنسها و فی قرابتها ثم عللتم و فصلتم و بجعلتم رکنا واحدا انتقام
تزویج اول حکماء است پس این ماء الهی را که ذکر است و روح است و فاعل است بارض کبریتی
که انثی و مفعولست تزویج کن چون چندی بر آید و بگذرد نطفه منعقد شود چه که گفتیم حجر قوم مصنوعست
و اوست کنز مکنون و ستر مخزون پس این ولد نورانی که بقوه روحانی بوجود آمد از عنصرین متعارین متشاکلین
یعنی زیبق و کبریت موجود شد از بطن ما در خارج کن این زمان تطهیر است و اگر گفته شود زمان تزویجست
آن نیز صدقست و لیکن زمان تحلیلست پس بگیر این ولد مکرم را یعنی این ارض مقصود را که از نار کبریتی
و ماء زیبقی بوجود آمده و بپاره از زیبق محلول که ماده و حقیقت اوست مخلوط نما و در آتش ملایم معتدل
بگذار تا بعضی از آن ارض مقصود حل شود و مجدد آب اضافه کن تا آنچه از ذات کبریتی که در این ارض طیبه مبارکه
مکنونست بقوه مفتاح زیبقی حل شود و با این آب متحد گردد و تکرار عمل شود تا آنچه از صبغ که نار
و دهن است و حقیقت نفس است از ارض که حجر مکرم است خارج شود و بعضی بزیبق تنها اکتفا
نموده اند در این رتبه و در سر این راه که رسیدند او را قمر و اکسیر قمر خوانند و صنع مطهر خوانند و حل
و عقد گفته اند و عمل برانی موسوم ساخته اند و چون تقطیر دویم نمائیم تا دهن الحمراء گردد کبریت الاحمر
و علم الاصفر و زرنیخ الاحمر و شمس الاعظم و حجر مکرم نامیده اند و در حقیقت نفس الامر مرکب است
از روح و نفس و جسد و صاحب طبایع اربعه چه که بقوت روحانیه از هر رکنی روحی اخذ نموده و با خود
متحد ساخته و احتیاج برکنی دیگر ندارد خود شش حامل جوهر فاعل است و بنا صانع چراکه بتدبیر ظاهر
گردیده از وسخ و سواد و رطوبت خارجه که مانع از ظهور اثر و فعل اوست اینست که قدما او را درجه
وقتی اکلیل غلبه نامیده اند چه که غالبست بر کل اجساد و نافذ الحکم است بر کل معادن و لیکن اگر
روح و نفس با ارض ظاهره نقیه خود که مغنیسیا و بیضاء و ارض علشان نامیده شده اند تدبیر نمائی اتحاد
اصلح و اسلم است و لی بی واسطه امتزاج نگیرد و اتحاد نه پذیرد چه که این صبغ که بنفس رطبیه و نوشادر
معدنی نامیده شده و آب بوده کسب دهنیت از ارض خود نموده و هوا شده و بعد از خشکیدن
رطوبت بصورت نار که حقیقت کبریتیست ظاهر شده نفس یابسه گفته اند و اگر با ارض یابسه تجدید نمائیم
او را ماء ارض را کمد از دو در اینصورت حل طبیعی و مزاج حقیقی نخواهد شد چه که ارض علشان مستحق آب است
اگر آتش دهی هلاک گردد و بمیرد و دیگر زنده نشود پس ناچار باید این ارض یابسه را با آبی که از عنصر اوست

بنو شانی بیاه الذی من جنبها تا نبات بروید و گیاه سبز شود زیرا که ارض محتاج آبست و همچنین نار چه غذای
حرارت رطوبتست و چون این دو رکن بترتیب آب معتدل شدند قابل امتزاج باشند و این آخر مقامات
تزویج است و ثالث تزویج است و این ارض ثانی که غیر ارض اولست و فی الحقیقة بقیهٔ ارض اولست
به باد نامیده شده و انها صابرة علی النار لکن یجزع و لن یحرب عنها پس این رضیع طفل شیرخوار که از ابن
العذرا که از عنصر اوست بموافقت بدستور سابق تربیت کن زنهار زنهار سبادا خوراک و غذای غیر
موافق بد و دهی که فوراً بمیرد و بحد رشد و بلوغ که مقام تاثیر و غلبهٔ اوست نخواهد رسید و فی الحقیقة
این ارض میت است چه که روح از او اخذ شده پس باید باعانت روح مبعوث شود یعنی زنده و پاینده گردد
برای طرح عمل خطاکش و قطره بقطار و موم اندر آب ولی در عمل قمر هرگز احتیاج بصبغ نیست باید ارض ما
تنها بروح تشمیع نمود و تکرار احل شود تا تماماً کامل عیار گردد این یک راه است که بیاه ترابی میرود و لی
راه عمل جوانی شمسی باید صبغ مطهر باین ارض مشمع بخورانیم بدستور آینده تا عمل اکسیر شمس تمام شود و مراتب
تشمیع و حل و عقد منوط و مربوط بعقل و درایت و استعداد و قابلیت و استقامت ارباب صنایع و مشتاقین
علم کاف می باشد دخلی به تحدیدات وقتیه و عددیه ندارد دیدم پس از مراتب تشمیع یک حل عقد باقیه
بتدبیر پاک و پاکیزه اثر انفاذ اکسیر ظاهر شد و همچنین در مهملین تا ۹ ماه هم اثر انفاذ ظاهر نشد و یا
اگر اصل حجر را بماء الهی و مفتاح زیبق حل کنند و آنچه از او اخذ شده مجدداً بر ارض باقیه بتدریج
مسلط کنند رتبه برتبه تا غرق نشود و چند تکرار عمل کنند تا جمیع ارکان از روح و نفس و جسد آب شود
این است که میفرمایند فلیجر طریق جوانی و هوائی منصره و نار فی طبیعة و محرق بحرارته کل مافی طباعه پس آتش
نرم تا رطوبت را از این میاه جذب نماید و صورت نار که در ذات این میاه مضمر و در باطن هاست
ظاهر گردد و صورت آبی مضمر شود و چون دهنیه باطنیه ظاهر شد ناچار عقد شود و چند مرتبه حل و عقد کن
تا فاعل گردد و نافذ شود میزان طبیعی ظاهر گردد باید حجر را با آب او سحق نمائی تا آنچه صبغ سریع الانحلال
با این آب مفتاحی که زیبقست حل شود و آب زیاده کن تا آنچه حل شده صعود نماید اینست دهن الاعظم
و دهن المبارک و دهن الالهی و زیبق الشرقی و هواء الحقیقی و روح الالهی و ذهب ذی جناحین که بقوت
جناحین یعنی آب مفتاحی و نار عنصری طیران نموده و متصاعد شده و فی الحقیقة جناحین کنین عظیمین
فاعلین که در نفس اوست و باین دو جناح طایر است در کل اجساد و اوست طبیب بحرکت
صحت اجساد علیلهٔ مریضه از تربی و حجری و معدنی و نباتی پس باید در قدم تعقل و تدبر و تفکر در این
صنع الله الاکبر نمایند و آنهائی که مانند سیمرغ و عنقای مغربست باید تشاکل و تقارب شوند





ما مؤمن و منقاد و مرید و مراد گردند بکمال سعی و کوشش بر و جانی در تمام اشراف اجناس موالید ثلاثه
همین اکسیر موجود است در عالم اصغر خاکی از نمونه عالم اکبر است ملکه محیط و مهیمن بر افلاک عالم اکبر است
اما باید بدانند که تمام الاشارات و الکنایات و میزان و اعمال در کیفیت است نه در کمیت
و در مشاکلت است و علم میزان مقصود از ولد یا تولد که زیبق و گوگرد باشد جوهریست مطلوب
تا که بقوه آتش تصعید و بقوه آب از ارض حجر الهی میگیریم و مولود ارض حجر اکه تمام جواهرات و
معادن را اوست پدر و می زاید و از وی پیدا میشود ابن العذراء تا شیر نمیدهد بچه را تا زمانی
که جوان رشید میشود و مثل مادر و پدر چه قسم در بچه دان زن در ۹ ماه بچه بدنیا می آید عینا بدو رکم
و زیاد نطفهٔ حجر متکون میشود ماه بماه و روز بروز درجه بدرجه تا بدرجه کمال روح و نفس و جسد از قفس
بدن نجات داده از آتش ظلمانی آب نورانی را می گیریم و عالی را از سافل دانی ممتاز می کنیم و آب
و ارض را تفصیل و تطهیر مینمائیم و مزج میدهیم و تزویج می کنیم گوگرد را با آتش نرم میسوزانیم تعفین رطب
حکماست تا ارض کبریت از ماء کبریت خارج شود این ماء لطیف و حاد و نور را نیز بر این ارض ظلمانی
مسلط نمائیم برد و تقطیر تا آب در ارض نماند قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط نمائیم و در تعفین رطب
بگذاریم و مکرر نمائیم با این آب کبریتی با ارض زیبقی متحد شوند پس قدری از این ماء بر زیبق جدید تا ۲۹
مرتبه میخورانیم تا این ارض مشمع و مشعشع شود در موقت اکسیر قمر تمام است و بعد مقطر میسازیم آب را
و بر ارض کبریت مسلط مینمائیم زرد و تقطیر مکرر تا این ماء الهی آنچه از حقیقت نفس در این ارض باقی مانده حل نماید
و از نفس هیچ باقی نماند ارکان حجر که روح و نفس و جسد است در اینجا کامل خواهد بود زیبق الانبیا بنام
یکی از این زیبق انبیاء بر این ارض مطهر مسلط کنیم تا این ماء الهی نقره که گرفته ایم از طلا بخود گیرد و حل نماید و جزء خود کند
یعنی ارض کبریتی و ماء زیبقی را مشمع و متحد نمائیم و بعد از این ارض مشمع تا یک اربعین در حل گذاریم تا تشمیع
شود و این اول مقام تحلیل است و آب و اتمام اکسیر قمر و چون دهن مطهر مذکور را که همان نفس است با
این ارض مشمع و منور و مشعشع نمائیم اکسیر شمس قدماء و باب اعظم انبیا و اولیا اتمام پذیرد و این کلمات از اسرار
انبیاء و حکماست که روح و نفس و جسد باید از یک نقطهٔ بسیطه باشند و معقود از عالم اکبر و حجر مکرم ما جامع
اجناس موالید ثلاثه میباشد پس بدانند که رکن اعظم در تدبیر اعمال صنعت حجر مکرم آتش است که باعانت او
جمیع این مقامات اتمام پذیرد و لاکن آتش ملایم خفیف چرا که تندی آتش روغن را میسوزاند و اگر خواهی بطریق سریع
سبیل جدید منع عمل نمائی انفاس معدنیات و ارواح النباتات و اجساد آنرا بمیزان طبیعی که مستور از انظار
افهام عباد است علم میزان نار است که بی مدار عالم نگذرد و آب گرم ملول پاکیزه نمائیم حجر مکرم را تا هر کدام

یکی باقتضای عالم طبیعت خود ظاهر نمایند. زرد سفید سرخ سیاه. تا از هم بشناسیم بعد مزاج ده اینها را مزاج
کلی واقعی و مزاج کلی صورت ندهند دیگر آنکه بیکر دانی جمیع آنها را آب جاری متقطر سیال و بعد در حل بگذار تا مزاج یابند و
متحد شوند اتحاد حق یقین که هرگز منفصل نشوند و جدا نگردند اینست مقام خلود اجساد و حشر اجسام از محل خود به
جنت خلود که مقام بقای این روح زیبق است در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر ازاله صبغ و تغییر و تبدیل درین
مقام محالست و در اینوقت قیامت اجساد در این رتبه تمام است و این از اسرار طبیعیه و جوهر علم صنعتیه
در عالم طبیعت است بعضی از انبیا و از زیبق وحده عمل را تمام نموده اند بدانکه این حل بتنصیف نورانی را
که اخذ نمودی اگر سه مرتبه رو بر سلفی نمائی تا حاد شود با دهن که کبریت است و صبغ که همان ارض مطهر است
مزاج یابد یعنی حل شود و عقد کند و این هنگام برنگ یاقوت جلوه و ظهور می نماید و جمیع اجساد معدنیه
را رنگ نافذ ثابت کند و بزعم قدما اکسیر خلاکش و اکسیر قطره بقنطار نامیده اند برای انفاذ در جمیع اجساد
معدنیات امروز و می بینیم که این رنگهای لطیفه جلیله غیبیه کنونست در معدنیات همین که از این اکسیر حجری
در بالای ماده هر نبات و حیوان و معدنی بریزیم صبغ الطف و اشرف و انصب میدهد و بدانکه اشرف
معادن که حامل صبغ شده اند چهارند و آن زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها همه این است
ذهب فضه رصاص حدید و نحاس و اعلم کل در باب حمره ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص
و اما نفس حمره کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق است و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است تمام ابواب
معادن که ذکر شد اما معدن الهی که از اب و ابن و روح القدس است از خلاصه کلمات انبیاء معلوم
میشود که اصل عمل از زیبق و کبریت نیست لاکن نه از زیبق و کبریت عامه بلکه از زیبق و کبریتی است که از حجر کرم کریم
و مفتاح آتش عنصر نیست که باعانت او میگشایند و مزاج می گیرند و دیگر هر نفسی باید علم موازین که
اصعب علوم است و نزد حکمای قبل از فلسفه و غیره بعضی که مجلدات درین علم تصنیف نموده اند جمیع آن
بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان ظاهره ندارد و در دیگر اسامی مختلفه که در کتب مذکور
و مسطور است تا جمیع مراتب مبرهن شود تماما بدانکه اصل این سر اعظم و امر قویم از شمس و قمر است که بیان
زیبق و کبریت انبیاء و حکماست ولاکن اسامی مختلفه بحجر مکرم گذارده اند که از انظار مستور و از اغیار
محفوظ ماند و هر نامحرمی محرم اسرار الهی نشود اما اینست زیبق کبریت ارض روح جسد
نفس ذکر انثی بیض بیضة الشعر بیضه شرقی دهن الهی ماء الهی زیبق غربی راس ذنب
ماء حاد ابن العذراء مفتاح مطلق ماء الحجر حجر بول العجل بول الصبیان ظاهر باطن سواد بیاض
بجمیع این اسامی نامیده اند و در بعضی اختصار باسم واحد نموده و حجر نامیده اند زیرا که بر اسرار تدبیر واقف



شده و مائی اخذ نموده اند و او را زیبق شرقی و ماء کبریت و ماء حاد و حل و ماء شب و ابن العذرا و مفتاح
مطلق و ماء الحجر و بول العجل و بول الصبیان نامیده اند و چون نوبت به تقطیر انجامد یعنی ماء اول را
که از شجره زیتون اخذ شد رد با سفل نموده و در تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گویند
و اوست کلید در کنز الهی و همچنین ارض او به اسماء لایحصی نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس
الحکمه و اسفیداج و مغنسیا و قرنک و راس المعدن و جسد و زیبق غربی و ما دون ذلک و اسماء لغو
هم حکما ذکر نکرده اند بلکه در مراتب تدبیر باقتضای آن حالت و لون اسمی و رسمی مقرر داشته اند مثل انسان در
هر حال باسمی و رسمی موسوم و موصوف است از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت الله احسن الخالقین باتمام

بیان معرفت حجر مکرم

## فصل در دستورات حجر و بکار بردن آن

روز نخستین فروردین ماه که روز نوروز سلطانی است در وقت تحویل موی سیاه مشکی از سر پسران و دختران
صفرا و سوداوی مزاج پانزده ساله الی سی ساله چاق سفید پر خون تندرست بی زنا بگیرند و جزء
از پسران و یکجزء ما از دختران و بشویند در آب گرم با بوره ارمنی تا خوب مانند آئینه پاکیزه شود و بخشکانند
و با قیچی بچینند باندازه یکجو و بگذارند در شیشه گردن دراز شکم بزرگ و بالای او باندازه چهار انگشت ماء
الحی بریزند و تا چهل و پنج ساعت رها نمایند با حمام ماریه یا قعر عمیا تقطیر کنند پس تقطیر اولرا از زیر
در بالای آن و دو مرتبه تقطیر سازیم و شیشه را با گل حکمت گرفته باشند پس از دفعه دوم مقطر ساختن
در شیشه سربسته حل و عقد نمائیم تا دو مرتبه بعد از تشمیع هذا الماء الذی یحیی الارض بعد موتها و مکرر ماء اول
و ماء ثانی را بر سر او ریخته بگذاریم تا ۲۴ ساعت بماند تقطیر کنیم در قعر عمیا و باز بعد از تشمیع دو مرتبه حل
و عقد سازیم ظاهر شود حکم النشور این دو آب زیبق و کبریت است و ذهب الحکماء و فضة العقلاء
نامیده اند دو عنصر اولیه او برودت و یبوست و آب دوم حرارت و رطوبت است تمام می شود
چهار عنصر معدن الهی پس تفصیل و تطهیر و ترویج لازم است تا ذهب قوم گردد و کبریت الحق شود پس از آن
شیشه ها را نگاه نمایند بالای آب نوشادر سفید مانند تار عنکبوت بسته باشد بردارند و در شیشه نگاه
دارند که نبرد و مرتبه این نوشادر مصعد فوق آب و ته مانده ارضیه موی را با ده یک نقره بکلس و
ده یک آن سیماب مایه بزنند و باز در حمام ماریه تقطیر یا قعر عمیا و تنکیس با حمام ماریه جوهر کشند تا شمس
مانند آفتاب گرم قلب الاسد و نرم نرم تقطیر نمایند و این تقطر بعد از سحق تشمیع و تفصیل و تطهیر
ترویج او و طرح او بر قمر است یعنی اکسیر قمری که باید طرح شود بر جسد قمر یا قلع یا مس مطهر یا سرب مطهر
قوه طراحه آن منوط و مربوط است بتدبیر و سلیقه استاد آن صنعت الهیه و تقطیر دوم مانند یاقوت ا

درعمل شمس جوانی زنجفر و زعفران الحدید و زنجار و طلای معدنی که همه مکلس باشد اگر بکار برند بهتر است
در تقطیر سیم آب دوم را نمایند و این مقطر در عمل خاکش اکسیر جوانی نامیده اند و علقه خوانده اند

**دستور دوم** دو مرتبه باز از موی تازه شسته هر چه خواهند بریزند در قرع عمیا و پیش از ریختن موی در
شیشه با آب مقطر اول سحق و صلایه نمایند و تنقیه کنند و تا چهل مرتبه تقطیر نمایند و تا ماه از روغن
اندک اندک بنقره مکلس تیزابی بسایند تا آنکه مانند کره و روغن سفید گردد و بدون
حمام ماریه مستحیل محالست که این عمل در ظرف دیگر از تندی نسوزد و کار تباه نشود

**دستور سیم** پس این نطفه دو ماهه رحمی را در قعر شیشه سر بسته در زیر سرگین اسب خاک کنند تا چهل روز
و هر روز سرگین را تازه نمایند در این مقام این طفل را زیبق رجراج نامیده اند بیرون آورند و عقد کنند بحمام
ماریه یا قعر عمیا بحرارت لطیفه ۰۰۰

**دستور چهارم** تدبیر دهن مبارک یا دهن الهی و یا دهن الزیتون لاشرقیه ولاغربیه بدین دستور
روغن نمائیم از آب چکیده اولی موی سر جوانان هفت جزء و از روغن سه جزء و روغن را در میان کهنه کتان
گذارند و آن کهنه را در میان آب مذکور تر کنند و در آب قرار بدهند تا چهل روز تا این آب او رنگ کند
مانند جوهر قرمز باز چهل روز دیگر در قرع انبیق کنند و خاک کنند در زیر سرگین اسب تازه و هر روز سرگین را
تازه نمایند پس از ۲۱ روز تعفین میشود دهنی مانند یاقوت الاحمر تخطفه الابصار اینست ماء الحیوان
پس بر آرند و نگاه دارند ۰۰۰

**دستور پنجم** پس بگیرند از آب سفیدی که حل و عقد شده در بالا که ماء الرجراجیت سه جزء
و از نوشادر مذکور که در دستور اول ذکر شد یک جزء بسایند و تنقیه کنند از این آب سرخ مذکور
در هاون بلور باتنه برابرش ماء الدم الاحمر پس میشود برنگ ذهب الابریز

**دستور ششم** پس بریزند در میان قرع و انبیق عمی و مقطر را بردارند و عقد کنند در زیر سرگین
اسب تازه تر تا چهل روز حل میشود و ذهب المرجرج است پس دوباره عقد کنند خاکستر سرخ رنگ
میشود اکسیر احمری نامند یکمثقال از این اکسیر را بزنند بر یکصد مثقال از قمر یا مشتری محمر تر میشود شمس
بسیار خوب لاتحول ابداً الی مضی الدهور و اگر حل و عقدش بیشتر نمایند و ساختن سه ارکان او را
خوب با تدبیر در نوشادر شعر زیبق الشعر زنجفر الشعر که هر سه را از خود موی گرفته باشند بدستور
درجه او بسیار بلند تر میشود یک نخود بصد نخود جسد طرح میشود بخوبی و اگر یک مثقال او را بر صد جزء از بلور
آب کرده بزنند یاقوت شود اینست حجر الشمس و اکسیر اعظم تمام شد دستور حجر مکرم و اکسیر اعظم



زوم به مس طرح نمایند پس روغن چکیده مذکور را با موی سر جوانان در حمام ماریه تنکیس و در قرع عمیا
تقطیر نمایند تقطیر اول سفید است تقطیر دوم سرخ است و بکار طرح برند که آزموده است

**عمل شمس مجرب** قوطی بسازد از طلای خالص یک مثقال و در میان قوطی مذکور یک مثقال زیبق
و دو مثقال شنجرف رمانی بریزد و در قوطی را محکم بند نموده که اجزاء نفوذ نکند بعد از آن بوته
بسازد از گل زرگری که قوطی مذکور در آن جا بگیرد پس قوطی را در آن بوته گذارده سر او را با پارچه چینی
مضبوط بند کرده و گل گرفته باشد بعد از آن بیارد کوزه سفال کوچکی و بوته مذکور را در آن کوزه نهاده با
این اجزاء اربعه فرش و لحاف نماید اینست اجزاء مذکور نمک ترکی ۸ مثقال زاج سفید ۸ مثقال
نوشادر ۸ مثقال کبریت ۸ مثقال اجزاء را کوبیده مخلوط نموده در میان کوزه فرش لحاف
نماید و سر کوزه را گرفته بعد با گل حکمت کوزه را محکم گل گرفته سه آتش بدهد آتش اول یکمن زبل آتش
دوم یکمن و نیم زبل آتش سوم دو من زبل کوزه را در اوسط گذارده آتش دهد بعد بیرون آورده
اجزای مذکور را که در قوطی طلا است باشد بمیزان در آورد اگر وزن سه مثقال تمام است عمل کامل
و اگر کم آمده عمل را از سر گیرد تا وزن تمام بر آید آنگاه یکی از این اجزاء بر چهار مثقال زهره طرح رود
طلای خالص بیرون آید قوطی طلای مذکور هم از میان نرود و ضایع نخواهد شد و این اجزاء مذکور برای میزان
یک مثقال قوطی است اگر طلا را دو مثقال خواهند باید اجزاء هم دو مقابل باشد و قس علی هذا .

## بیان دوم در صنعت مرکب سازی که عبارت از مداد است

بدانکه مرکب ساختن کار سهلی است اگر شخص مجرد باشد و هیچ هنری نداشته باشد و کاری هم نداند
باید این کسب سهل و مختصر را اختیار نماید و از آن وجه معاشش بهم رساند نخستین چند نسخه از مجربات
مرکب فروشان اهل ایران را می نویسیم پس از آن آنچه از اهل یوروپ و هند است مینگارم

**مداد معموله اهل ایران** بدان که مرکب خوب آنست سیاه و شفاف و رقیق باشد و اگر
در آب افتد محو نشود و اجزاء ضروریه او چهار است چنانچه گفته اند شعر همسنگ دوده زاج
است هموزن هر دو مازو همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو هر گاه خواهی سیاهی
مطلوب باشد کیفیت او آن است که اول دوده را بگیری و روغن آنرا بستانی و طریق گرفتن
روغن از دوده آنست که دوده را در کوزه سفال آب ندیده کنی و در تنور بسیار گرم گذاری
تا کوزه روغن آنرا جذب نماید پس بیرون آورده در هاون روی ریزی و صمغ عربی صاف خوب را در
ظرفی علیحده ریخته آب صاف آنمقدار بر آن ریزند که هر گاه حل شود بقوام عسل آید پس قدری

از آن صمغ محلول بر روی دوده در هاون ریخته دو سه روز آنرا بکوب و بسای تا دوده در آن صمغ خوب
مستعمل شود پس مازوی سبز بی سوراخ را بکوب و ده چندان آب بر آن ریز و برگ حنا و برگ مورد از هر یک یکدرم
و وسمه و افتیمون از هر یک نیمدرم این مجموع را برابر مازو ریخته یک شبانه روز در آب گذار و بعد از آن بر سر
آتش نهاده بجوشان و تجربه کن تا چندانکه اگر آب مازو را بر کاغذ نویسی بطرف دیگر نشر نکند پس در آن وقت
از آتش بزیر آورده با کرباسی صاف نموده در ظرفی نگاهدار و پس از آن زاج قبرسی که بهترین زاج لاری است
و رنگ او زرد فام است و امتحان خوبیش آنست که چون بر زبان گذارند بسیار تند باشد و چون بر
آب مازو ریزند آنرا بنفش کند پس آن زاج را در آب انداز و تا حل شود و آب صاف آنرا برداشته
داخل آب مازو کن و بگذار تا خوب صاف شود بعد از آن آب زاج و مازو را بگیر چنانچه هیچ درد با او نباشد
و قدری از آن آب مازو و زاج در هاون دوده ریخته سحق کن اما در هنگام سحق قدری نیل با اندک
صبر در هاون باید انداخت و قطره قطره آب در هاون ریخته سحق میکن باید که صد ساعت صلایه شود
و این در عرض یکهفته تمام میشود و چون سحق بآخر رسد قدری نمک هندی و قدری نبات در هاون انداز و
زنهار که آب زاج و مازو را اندک اندک ریخته تجربه و امتحان کن تا بحدی که مداد مطوس شود و بقوام
آید پس از هاون بیرون آورده با پارچهٔ حریر صاف نما بعد از آن نیم درم مشک و دو مثقال زعفران در ده
درم گلاب حل نموده صاف کرده داخل مداد نما و کتابت کن که بغایت شفاف و روان و مطوس
باشد و باید دانست که همچنین آب آنچه بصمغ و زاج احتیاج باشد بریزند و تتمه را آنچه باید طبخ کنند یعنی مازو
و حنا و وسمه باید چندان بجوشانند که اگر مازو شصت مثقال باشد نیم من تبریز آب خالص صاف از آن
طبخ اجزاء حاصل شود . و بدانکه امتحان شده که هر یک از اجزاء بعد از طبخ یافتن دو برابر وزن خود می گردد
مثلاً چنانچه اجزاء صد مثقال باشد دویست مثقال میشود و صد مثقال رطوبت اجزاء است و آب خالص
مذکور باید که سوای این رطوبت باشد نوع دیگر دوده ده درم زاج قبرسی پنجدرم مازو بیست درم
برگ مورد و حنا از هر یک پنجدرم نوشادر نیمدرم صمغ عربی سی و پنجدرم زعفران یک درم نبات مصری
یکدرم اول مقدار پنج من آب صاف در دیگ سنگی بجوشانند تا سه من بماند پس مازوی کوفته و زاج و صمغ
و برگ حنا و مورد هر یک را در ظرفی کنند و چندان از آب جوشانیده بر سر هر یک بریزند که مغمور گردد و اگر
دوده خاک آلوده باشد قدری آب در کاسه کنند و دوده را بر آن ریزند و پر مرغ بر آن دوده کشند
تا خاک آن به ته کاسه نشیند و دوده بر روی آب بماند پس با پر مرغ دوده را از روی آب بردارند و در
خریطهٔ کرباس آب ندیده کرده و در خمیر گرفته در تنور تافته گذارند تا پخته گردد و روغن آن برطرف



شود آنگاه دوده و نوشادر را در هاون کرده با صمغ حل نماید و بکوبد آن مقدار که خمیر شود پس آب مازو
و زاج و حنا و مورد را صاف نموده با یکدیگر بیامیزند و در دیگ کرده با آتش نرم بجوشانند و تجربه نمایند
تا بحدی رسد که چون نویسند نشر نکند بعد از آن از دیگ بیرون آورده اندک اندک در هاون ریخته سحق کنند
و باید که در صد ساعت سحق آن با تمام رسد و شک نیست که هر چند صلایه بیشتر شود بهتر خواهد بود و بعد از
آن زعفران و نبات مصری در آب جوشیده حل و صاف ساخته در هاون ریزند و سحق کنند
اینهم تمام شود پس از آن از هاون بیرون آورده به حریر بپالایند و در ظرف چینی یا زجاجی کرده
در وقت حاجت بکار برند و این مدادی باشد ثابت که محو نشود هر چند با آب بشویند چنین
مشهور است که بیک تمدان سی بیت نوشته اند لیکن مؤلف بتجربه در آورده بیک تن هیجده
بیت نوشته ام و این مداد بیست که در زمان یاقوت ساخته شده هر گاه آب زاج و مازو که از
مرکب زیاد ماند در شیشه کرده نگاهدارند بجای آب و گلاب در دوات ریزند آنرا بعمل آرد و از
غلظت بیرون آید

## طریق ساختن مرکب معمولهٔ اهل یوروپ

یک رطل مازو را جوکوب کرده در ده رطل آب بسیار گرم اندازند و سوم حصهٔ آب ( سلفت
آف ایرن ) در آن آمیزند و سه اونس صمغ عربی در آب حل نموده و قدری قرنفل جوکوب
کرده با چند قطره ( کریوسوت ) در آن اندازند ( کربانیک اسید ) را در جوهر شراب گداخته
بیامیزند و اگر مازو را ۲۴ ساعت در آب گذارده بعد از پارچه صاف نموده اجزاء مذکور را در آن مخلوط
کنند بهتر خواهد بود ( نوع دیگر ) مازوی جوکوب ۱۲ اونس در یکصد تولهٔ آب سرد یکهفته بخیسانند
بعد ( سلفت آف ایرن ) شش اونس گرفته در آب ممزوج نموده در آن بیامیزند پس شش اونس صمغ
عربی را در آب حل کرده در آن بیامیزند و پنج قطره ( کریوسوت ) در آن چکانند و اگر خواهند مداد بسیار
سیاه گردد مازو را بریان کرده باستعمال آرند و باحتیاط بریان کنند که نسوزد و نه خام بماند .

## طریقهٔ مرکب مستعمل باغبانان

( کلورد آف پلاتنیم ) دو درم در یک بطلی آب ریخته دهن آنرا گرفته نگاهدارند و از قلمی
که بدان انگریزی نوشته میشود بر لوح جست بنویسند حروف سیاه پیدا خواهد شد و از آب و
آفتاب وغیره محو نمیشود باینطور اسامی اشجار را در لندن باغبانان نوشته در اشجار می آویزند .

## نسخهٔ مرکب جهت چاپ خطوط

درثت ربع شیشه مرکب که رنگش سیاه باشد یک اونس نبات بیامیزند و بکار برند نوع دیگر جوهر چوب بقم سرخ ۲۰ گرین کرشل سوڈا ۱۰ گرین آب خالص نیم اونس بهم آمیخته انقدر بجوشانند که همه اجزاء بهم گداخته شود پس (کلسیرین) سی گرین دکرومت آف پتاس، یک گرین در آب گداخته چهار گرین صمغ عربی نرم سائیده در آن بیامیزند کاغذ نوشته این مداد را در چرخ چاپ کشیدن حاجت نیست بلکه بر کاغذ نوشته کاغذی دیگر بر کاغذ کاپی نهاده کاردی که با آن کاغذ می برند بالایش کشیده کاپی فرو خواهد آمد نوع دیگر مازو چهار اونس و نیم قرنفل جوکوب یکدرم قرابه که گنجایش پنجاه اونس آب داشته باشد این اجزاء با چهل اونس آب سرد در آن بریزند تا دو هفته بگذارند و هر روز ساعتی او را حرکت دهند که دواته نشین نگردد و بعد قرابهٔ دیگر آورده بر دهن او کاغذی که بجهت صافی مخصوص و معروفست نهاده و او را در آن ریخته صاف کنند و هر قدر جرم آن باشد در پارچهٔ بفشارند و صاف کرده در قرابه ریزند پس یک اونس و نیم (سلفت آف ایرن) در آب گداخته از کاغذ صافی مذکور صاف نموده در آن بیامیزند و تیزاب کوگرد خالص در پیمانهٔ آبگینه که برای وزن عرقیات در دواخانهای انگریزی میباشد ۳۵ منیم وزن نموده در آن بیامیزند و زود بجنبانند و ربع اونس (سلفت آف اندکو) نیز شامل نموده ساعتی بدون فاصله بجنبانند تا اجزاء مخلوط شود و ازین مداد رنگ آسمانی نوشته میشود اگر خواهند که برای فرود آمدن کاپی این مداد بکار آید شود چهار اونس و نیم مازو و ازد واکه در آغاز نسخه مرقوم است پنج اونس و تنیم بگیرند و باید که از آب معطر یا آب باران این مداد ساخته شود مداد سرخ رنگ در یک شیشه سرکه چهار اونس برازل عود سائیده بیامیزند و بجوشانند هر گاه نصف بماند ازاو جاغ فرود آورده در پارچهٔ صاف نمایند و در آن سه اونس سفوف زاک الم بیامیزند و بکار برند نوع دیگر برازل عود ۲ حصه شب یمانی نیم حصه (کریم آف تارترنیم) حصه آب ۱۶ حصه بهم آمیخته بجوشانند هر گاه نیمهٔ آب باقی بماند در پارچهٔ صاف کرده نیم حصه صمغ اضافه نموده بکار برند

## مرکب سبز و سیاه

مازوی جوکوب پانزده حصه در آب خالص دو صد جزء تا یکساعت بجوشانند بعد در پارچهٔ صاف نموده سلفت آف ایرن ۵ جزء برادهٔ آهن ۴ جزء در آن مخلوط سازند و نیم پاینت سلیوشن نیل سرمه ساکه با سه حصه سلفرک اسد که خوب ساخته باشند این مرکب وقت نوشتن





سبز معلوم می شود چون خشک میگردد بسیار روان میباشد نوع دیگر کالسائید اسپونا تمپر آف گردم بقدر حاجت در آب آمیزند و بنویسند نوع دیگر بلور نگزرد مداد را بقدر حاجت با آب آمیخته بنویسند مرکب آبی رنگ بسلفیت آف اندگو سه اونس در یک گلن آب خالص اندازند تا بگدازد و با یک اونس اکزالک اسد و ۲ اونس عمده پرشین بلو در یک شیشه آب حل کنند و اول آب را پرشین بلو که جزء آهن در آن زیاده است آنرا از تیزاب دور کرده از آب باران یا آب قطره شستن لازم است نوع دیگر چائنز بلو دو اونس آب گرم جوشیده یک شیشه اکزالک اسد یک اونس اول چائنز را در آب گذار و بعد در آن اسد آمیزند فی الفور مداد سبز شود مداد ضیلکون سلفت آف اندگو را در آب مثل شربت گداخته مرکب نمایند و اگر رنگ کم خواهند اندک چاک در آن بیامیزند سفوف مداد اسود سلفیت آف ایرن دو جزء صمغ یک جزء هر دو را یکجا سائیده سفوف سازند و یک اونس یک اونس او را در کاغذ بپیچند و از یک اونس این سفوف نیم شیشه مداد درست خواهد شد مداد چینی دودهٔ چراغ را در آب پتاس کم زور حل کنند چون خوب حل شود و مثل شیره گردد اندک آب پتاس بالایش بریزند و صاف نمایند باز چند دفعه با آب شسته خشک کنند بعد از آن دودهٔ خشک شده را در یک ظرف نهند و حل قرابغیه یا ایرش ماس را در آب گرم خوب خیسانیده و آمیخته که مثل شربت شود و در دوده اندخته خوب حل نمایند چند قطره اسنس آف مسک و اسنس آف عنبر گریس مخلوط کرده بکار برند نوع دیگر مداد چینی دوده هشتاد و پنج جزء آب صمغ غلیظ پانزده جزء مداد کم رنگ پنجاه جزء برگ درخت بیل دوازده جزء همه را باهم حل کنند چون قابل نوشتن گردد بکار برند باید دانست که درخت بیل از اشجار هندوستان شاید در ایران نباشد ولی در هند معروفست ثمرش مانند سیب سخت پوست میشود و مغز آن زرد رنگ با تخم مخلوط بر می آید و اطبا برای دفع اسهال میدهند و شیرین میباشد مداد هندی دوده را در آب ایزنگلاس حل کنند و قرصها ساخته ورق طلا یا نقره بر آن بپیچند و بکار برند و بدانند که اگر از سردی مداد در کاغذ سیاهی پهن شود قدری الکوهال یعنی جوهر شراب در نیم شیشه آب آمیخته بقدر نیم اونس روغن قرنفل در آن ریخته حرکت دهند و از آن چند قطره یا زیاده بقدر حاجت در مداد ریزند ازین آمیزش گاهی مداد خراب نمیشود و اگر دهنیت در مداد باشد تدبیر دور کردن آن اینست که برگ بیل در قدری سرکه حل نموده در مداد آمیزند مداد پخته برای ثبت نمودن مهر که از آسیب آب رنگش متغیر نشود کوپل مسحوق هشت و پنج جزء آیل آف لوندر دو صد

جزء دوده نیل یکجزء باهم گداخته و آمیخته بکار برند نوع دیگر اسفالتم یک جزء و ربع جزء دوده بهم مخلوط
نموده مصفی نمایند روغن السی که برای مداد مطابع یعنی چاپخانها درست کرده شود یکجزء و نیم در آن
بیامیزند و بجوشانند بطوری که مثل شربت شکر غلیظ شود اسپرت آف ترپن تاین چهار جزء در
او بیامیزند و اگر قدری کمتر ترپنتاین در آن آمیزند بهتر است و بکار مهر ثبت نمودن برند
مداد مخصوص برای نشان نمودن بر پارچه جوهر آف سیلور نیم شیشه صمغ عربی نیم اونس
بهم آمیخته بکار برند **ایضاً** نائتریت آف سیلور یکجزء آب خالص شش جزء صمغ عربی
یکجزء و نیم بهم آمیخته بگدازند اگر غلیظ القوام شود آب گرم اضافه نمایند **مداد سرخ برای**
**مهر نمودن** ورلمین چهار جزء سلفیت آف ایرن یکجزء روغن بعد رحاجت رنگ سرخ که پسند خاطر
باشد بهم آمیزند و بکار برند (**مداد سبز**) کریم آف تارتر یکجزء زنگار دو جزء آب خالص
بیست جزء بهم آمیخته جوشانیده بکار برند **مدادی که بعد از نوشتن سواد آن هر**
**روز افزون شود** مازو دو اونس بقم دو اونس سوماک دو اونس آب یک شیشه و نیم بهم
آمیخته بجوشانند تا یک شیشه بماند مصفی نموده سرا کسیس یک اونس بیامیزند و زهره گاو در آن
خوب سائیده در شیشه کرده بجنبانند و دهن شیشه را محکم بسته بدارند و در وقت حاجت بکار برند **ایضاً**
بقم چهار جزء مازو یک جزء آب دوازده جزء سلفیت آف پروتوکسائید آف ایرن یکجزء اول هر سه را
تا یکساعت بجوشانند بعد بگذارند تا سرد شود و از پارچه بیرون نموده سلفیت پروتوکسائید آف
ایرن در او انداخته فی الفور در شیشه کرده سر آنرا گرفته بگذارند و وقت حاجت بکار برند **مداد انگریزی**
لاک او دیعنی چوب بقم را در آب بقدر دو شیشه خوب بجوشانند و آبش را بگیرند بعد یک رطل و نیم بلو
کیالس جوکوب شش اونس سلفیت ایرن یک اونس اسیت آف کاپر شش اونس شکر باریک شوده
و دوازده اونس صمغ ام غیلان اضافه نموده بجوشانند بگذارند تا رنگش سیاه گردد بعد از آن بکار برند.

## ایضاً مداد انگریزی سرخ

براز ل او دجوکوب چهار اونس در یک شیشه آب روی آتش گذارده بجوشانند تا ثلث شود شب یا لی
دو درم سائیده در آن ریخته مخلوط کنند و بگذارند تا سرد شود پس در پارچه صاف نمایند و قدری
امونیاک با او بیامیزند و بکار برند بسیار خوش رنگ و روان شود

## مرکب طلا برای جدول کتب وغیره

زرنیخ طبقی چهار توله ورق طلا ۴۵ عدد تباشیر کبود سته ماشه زردهٔ تخم مرغ چهار توله همه را خوب





سائیده اندک آب گرم بر آن بریزند و بیامیزند و ساعتی نگهدارند که ته نشین شود و آب صاف که
بالایش ایستاده آهسته آهسته بریزند تا یکهفته با آب صمغ پلاس حل نموده بعد در شیشه ریخته چهار روز
در آفتاب نگهدارند پس از آن بکار برند

## مداد ترکیب اهل هند

دوده چراغ که پاک باشد ده مثقال صمغ ام غیلان چهار مثقال مارقشیشان سوخته پنج مثقال نمک
دو مثقال صبر سقوطری دو مثقال اینها را سوای صمغ و مارقشیشان در سحقه سنگ سماق یا سنگ دیگر
که سخت باشد اندازند و در صد درم آب ده درم صمغ گدازند و این را کم کم ریخته تا چهار پنج روز
سحق نمایند و مارقشیشا سوخته بیامیزند باز هر قدر که حل کرده اند همان قدر بسایند این مداد
نهایت روان میشود و باید دانست که عمدهٔ ترکیب گرفتن دود چراغ از این قرار معین و معمول است
که روغن کتان که آنرا بزبان اهل هند السی گویند یا روغن کنجد در پیالهٔ گلی که برای چراغ
افروختن معمول و مخصوص است پر نموده فتیلهٔ از پارچه سفید ساخته روشن کنند و
هر قدر فتیله پر کارتر باشد دوده زیاده حاصل خواهد شد و روی آن چراغ یک
پیالهٔ بزرگ وارونه نهند که هوا بند نشود و چراغ خاموش نگردد بعد از ساعتی که دوده
در قعر کاسه بسیار جمع شد آهسته برداشته با پر مرغ یا کبوتر دوده را از ظرف جدا نموده در ظرف
چینی یا گلی یا شیشه دهن بسته نگهدارند که گرد و غبار بآن نرسد بدین طریق دوده را بگیرند و اگر
در میان فتیله پرهای طاوس نهاده بهم پیچیده و فتیله ساخته چراغ روشن کنند مداد موج نما
و در سواد الوان سبز گون خواهد شد و اگر اتفاقاً در دوده گل یا غبار وغیره افتد در کاسه آب
کرده و دوده را در آب ریزند غبار و گلی که دارد همه ته نشین خواهد شد و دوده خالص روی آب خواهد
ماند آنرا آهسته با پر بردارند. و طریق دور کردن و سوختن از دوده اینست که دوده را
در کاغذ پیچیده خمیر آرد را مثل گردهٔ نان پهن نموده و پیچیدهٔ دوده را روی آن نهند و آنرا
روی خشتی گذارند و بر سر تنور گرم یا خاکستر گرم نهند که مثل نان پخته شود آنوقت کلوله را شکسته
و بستهٔ دوده را بیرون آورند

## ایضاً مداد سرخ

کاث هندی سرخ آبدار خوب یکجزء سجی خوب که بفارسی شخار گویند نصف جزء صبر ربع جزء هر یکرا
جدا جدا کوفته شب در آب صاف بخیسانند و صبح در ظرف مس یا برنج کرده اول آب کاث را

گرم نمایند چون بجوش آمد آب شنجار و آب صبر را بتدریج در آن ریزند و با کفچه همه را آمیخته تا قوام آید و
قابل نوشتن گردد آنوقت آنرا با پارچه صاف کنند و بکار برند مداد طلائی ورق طلا
۲۲ عدد سفوف طلا نیم اونس جوهر شراب یعنی اسپریت سی قطره شهد خالص سی گرین صمغ عربی
چهار درم آب باران یا آب قطره چهار او نس اوّل طلا را در شهد و صمغ حل نمایند بعد از آن آب
و اسپریت شامل کنند سپیت بلور روشنای استیفن کامن پرشین بلو یعنی
رنگ آبی که از ایران می آید آنرا اوّل در سلفرک اسد که تیز باشد تر کنند و باز چند قطره با آب
شسته خشک نمایند باین طریق این در اکزالک اسد خوب میکدازند بعد حصّهٔ پرشین بلو در
یک حصّه اکزالک اسد تر کنند و آب بقدر کفاف بتدریج ریخته آنگاه بکار برند سرخ
سپیت روشنائی استیفن اندک کامن سودا پتاس با کاربونیت آف
امونیا گرفته المضاعف هر دو سفوف کرده ار کل کم کم در آن اندازند چنانچه جوش آن
تمام شود آنرا با پارچه صاف کنند و نیم حصّه اکزالک الومینا شامل نمایند و بعد از سرد شدن
بقدر کفایت کوچنیل سائیده در آن آمیزند و بعد از بیست و چهار ساعت با پارچه صاف کنند
مداد سرخ شود . ترکیب پاک نمودن نوشته جات بالای کاغذ که معلوم نشود . سنگ
گچ سفید را با برابر ش بورهٔ ارمنی و شب یمانی با روغن زیتون کهنه مخلوط کرده بالای نوشته
جات بمالند از الاکتابت بخوبی نماید .

## صنعت الکتاب

در طریق مدادهائی که چون نویسند پیدا نباشد و چون بر آتش گیرند رنگ پیدا کند اگر با آب پیاز نویسند
نوشته پیدا نباشد چون بر آتش گیرند رنگ سیاه بر آید اگر با آب لیموی تنها یا ممزوج با آب پیاز نویسند
و بر آتش بدارند رنگ زرد پیدا شود و اگر بشیر زنان و شب یمانی بنویسند و با آب بپالایند
آنچه با شیر نوشته باشند تر نشود و اگر با نوشادر بنویسند نوشته پیدا نبود و چون بر آتش بدارند
نوشته پیدا شود و اگر با آب چشم گربهٔ سیاه نویسند بروز پیدا نبود و در شب توان خواند اگر
خون کبوتر را با سیاهی دوات بیامیزند و بآن کتابت کنند روز نتوان خواند دیگر کتابتی که بر روی
آب ایستاده کنند و حروف از هم نگسلد و این کتابتی است عجیب بیارد بورهٔ سرخ و سیاهی دوات
بیامیزد و بر دو را با روغن زیت یا روغن نفت تساوی کنند و از آن بر روی آب کتابت
کند نوشته بر سر آب بماند و اگر زاج سفید را با قلیا و سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن با سرکه





بیامیزد و بر روی حروف بمالد همهٔ اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم را
بر روی نوشته بگذارد و بردارد نیز همین عمل را کند و اگر نوشادر و سهاکه و تم الفار مساوی الوزن
سائیده بر حروف نوشته ریزند و بر آفتاب نگاهدارند اثر حروف زایل شود و اگر خواهند
که بر سنگ نوشته پیدا شود موم را با روغن کنجد بگدازند و هر چه خواهند بر سنگ بنویسند
چون سه روز بگذرد با سرکه سنگ را بشویند نوشته پیدا شود .

## بیان سیم در صنعت طبع و ما یتعلق بها

بدانکه طبع یکی از جمله صنایعی است که حکمای فرنگ اختراع کرده اند و آن بر دو
قسم است یکی آنکه حروف سازند چنانچه کتب مطبوعهٔ انگریزی و مصری از آن قسم است
و قسم دوّم از قلم کاتب بر کاغذ نویسند و آنرا بصفحهٔ سنگ انداخته طبع نمایند و این
اوّل آسانتر است و مداخل این هنر زیاد است هر قدر زیاده کار کنند فایده زیاده برداربند
و از برای سر انجام این صنعت آلاتی چند لازم است اوّل شخصی که در این آگاهی داشته
باشد دوّم چرخ و بهتر از همه آنست که در یوروپ میسازند سیم سنگ و بهترین سنگها برای
طبع سنگ فرنگست که از انگلند می آورند و تدبیر جلا دادن سنگ آنست که دو پارچه سنگرا
که مساوی یکدیگر باشد بالای هم گذارده و قدری ریگ بسیار نرم بر صفحهٔ سنگ زیرین ریخته
و آب زده دو نفر متقابل یکدیگر نشسته سنگ بالا را بر سنگ زیرین مالیده تا صاف و هموار
شود و برای شستن سنگ بعد از طبع نیز همین تدبیر را باید کرد چهارم مدادی که برای چاپ لازم است
که جزء اوّل آن بذر کتان است و این روغن را باید چندان بر آتش بپزند که خود بخود او شعله ور
گردد هر گاه چنین شود زود از غطا که هوا در آن نفوذ نکند سر ظرف را بپوشند تا شعله که از روغن بر
می آید موقوف گردد و در ظرفیکه روغن را صاف می کنند در آن از نصف ظرف روغن را زیاده تر
نکنند و این روغن تا وقتیکه خوب پخته نشود بکار مداد طبع کتب نمی آید . جزء دوّم از
اجزای این مداد بیلاک روزن است برای ساختن مداد طبع استعمال این ضرور است که هر گاه
بوجه اتم روغن بذر کتان پخته و سوخته گردد بیلاک روزن را در آن بگدازند تا هر دو اجزاء
بهم یک جسم شود مانند بالسم خواهد شد جزء سوم صابون است اگر این نباشد مداد
روان نشود و حروف هرگز برابر طبع نشود و صابون را ل برای مداد سیاه خوب میباشد و برای
مداد خفیف در رنگهای نازک دهنیت گروسوپ بکار می آرند و از زیاد شدن صابون مداد زود

خشک نمیشود پس اندازه نگهدارند که روشنائی باصفا و روان باشد جزء چهارم این مداد دود است از وجی فیبل لیامپ بلاک که بکار ساختن این مداد می آید جزء پنجم ایوری بلاک یعنی عاج سوخته این وزن میباشد و در مداد طبع حروف سُرخی اندک سائیده بیامیزند از آن بر چوب حروف نجی طبع میشود جزء ششم نیل بار شین بلو هموزن اندک اندک آمیزند لون مداد را صاف میکند یا اندک اندین ریدرا یا نیل یا پرشین بلو سائید بیامیزند که رنگ سیاه و مجلا گردد (فائده) وقت پختن روغن هرگاه از روغن بخار برآمدن شروع شود پاره کاغذ بنوک سیخ چوبی بسته کنار کاغذ را آتش داده با سطح روغن بهم نمایند تا روغن مشتعل شود و روغن را همچنان بر آتش بدارند که بخار آن تمام شود آنوقت از روی آتش بر زمین بنهند که قوام آید آنگاه از نوک کارد روغن را اندک بر دارند و چون سرد گردد با انگشت غلیظی روغن را ملاحظه نمایند اگر بدرازی یک بند انگشت تار قوام رد نماید بدانند که روغن درست شده بهمین طریق دو قسم روغن که در قوام آن تفاوت کم و بیشی بود درست کنند که از آمیزش این دو قسم سیخ مختلف درست خواهد شد آنچه در هوای گرم بکار می آید قوام آن در سردی زیاده غلیظ میشود برای خط جلی بسیار غلیظ القوام بکار می آید چنانچه برای خط خفی در کار میباشد و در شش شیشه این روغن شش رطل وزن وقتیکه کف روغن بنشیند اندک اندک بیامیزند بجز کداخت روزن یک رطل بر اون سوپ پاره پاره گرده باحتیاط تمام داخل سازند چراکه در صابون جزء آب موجود است و وقت ضخت و آمیزش در روغن جوش پیدا میشود و باید روزن و صابون را با سیخ آهن خوب ممزوج کنند و ظرف را روی آتش گذارند تا همه اجزاء یکجسم شود و نیل سائیده و پرشین بلو هر یک دو اونس و نیم گرفته و در ظرف کلی که در آن مداد بپخند گذارند و دوده انگشت ولایتی چهار رطل و اگر دوده قسم خوبترین چوب باشد سه رطل و نیم شامل آن کنند بعد آنرا گرم گرم باهستگی بیامیزند که همه یک جسم گردد بعد از آمیختن آنرا در مسحقه بزرگ خوب سائیده که باریک و نرم شود. نوع دیگر بالسم آف کاپی وی ۹ اونس دوده سه اونس نیل و پرشین بلو هر دو یک اونس و یک ربع اندین رید سه ربع اونس بلیو ترپیناتین سوپ خشک سه اونس همه را باریک بسائید لهذا از اقسام خوب مداد است از برای چاپ نمودن و اگر مداد را سرخ یا رنگ دیگر منظور باشد در پخته روغن بذرکتان بجای دوده از رنگهای الوان هر چه پسند باشد بیامیزند.

## نسخهٔ مداد برای چاپ کردن بر سنگ



در ظرف مس یا آهن که سرپوش دار باشد روغن بذرکتان را بقسمی صاف کنند که کاغذ افروخته بر سطح روغن چون ملصق کنند روغن شعله دهد و بقوام آید آنگاه با نوک کارد قدری بر داشته سرد کرده قدری را با دو انگشت بگیرند و هر دو انگشت را بهم چسبانیده باز نمایند بطوریکه سابق ذکر شد اگر قوام آمده شعلهٔ آتش را از و باز دارند تا سرد شود و پوشیده نماند که پختن روغن مداد در خانهٔ مسقف محل خطر است بکمال احتیاط این عمل را باید نمود و روغن را بسیار غلیظ نباید کرد و در این روغن کیا السائید پارس بلاک هر قدر بتوانند باریک و سرمه سا آمیخته نمایند بهتر خواهد بود

## ترکیب مداد برای چاپ کردن و از دست بر کاپی نوشتن حروف را و روی سنگ وصل نمودن

ماستک آن تیرس هشت اونس شیل لاک دوازده اونس ترپیناتین یک اونس بهم آمیخته بعد یکرطل موم و شش اونس تیالو بهم آمیزند تا یک جسم شود پارهای سخت تیالو سوپ شامل کرده و باز چهار اونس دوده بهم آمیخته حل کنند و بگذارند قدری سرد شود یعنی شیر گرم آنوقت در قالب ریخته قرص نمایند و چون خواهند که بر کاغذ کاپی نویسند قدری آب صاف بر آتش گذارده چون بجوش آید اندکی بقدر کفاف از آن مداد با چاقو بریده در آن حل کنند بعد از آن با پارچه صاف نموده بکار برند نوع دیگر صابون سفید ۲۵ جزء مصطکی رومی ده جزء شیل لاک ده جزء همه را در ظرف مس یا آهن در آتش نرم جوش دهند که همهٔ اجزاء یک جسم شود آنگاه یک دو ماشه از آنرا در آبگینه برداشته ملاحظه نمایند که قوام آمده یا نه و دوا بهم ممزوج شده و رنگ آن مایل بسرخی است آنوقت آتش آنرا مشتعل کنند و بعد از چند دقیقه از غطاء سرش را بپوشند و این عمل را دو سه بار نمایند بعد در ظرف بزرگی مثل طبق ریخته و سرد نموده پاره پاره از نوک کارد بریده بر دارند و نگهدارند وقت نوشتن کاپی بقدر حاجت گرفته در آب گرم جوشیده انداخته قدری روی آتش بنهند تا بجوشد بعد از روی آتش برداشته صاف کرده بر کاغذ کاپی بنویسند و حروف پریده که از روی سنگ زائل میشود از این مداد درست نمایند و پوشیده نماند که اصل اجزای این مداد سه جزء است موم و لاک و صابون چهارم دوده چراغ برای سیاه بودن رنگ آن و سوای از این ادویه دیگر را به کمی یا زیادی اوزان آمیختن آدم تجربه کار را اختیار دارد اجزاء مداد مذکوره مانند صابون و موم میباشد

لاک و مُوم هموزن و صابون نصف آن گرفته مطابق ترکیب وضع سابق الذکر بپزند و بقدر
حاجت دوده در آن بریزند و بعتیمی که پیش ذکر شد مداد درست کنند و در آب جوش انداخته وحل
نموده باپارچه صاف کرده بنویسند و سنگ چاپ را باعتدال گرم کردن بهتر است و ازین مداد اگر بر کاغذ
یکسطر کم رنگ و یکسطر پر رنگ نوشته شود باکی بنیت روی سنگ حروف برابر چاپ خواهد شد . .

## کیفیت آهار دادن کاغذ برای کاپی

صمغ عربی دو جزء نشاسته شش جزء شب یمانی یکجزء هر سه را جدا جدا در آب گرم سولیوشن بسازند
و بیامیزند چون شیر گرم شود بر کاغذ بمالند و بعد از خشک شدن ملاحظه نمایند اگر لکه باشد اصلاح کنند
نوع دیگر آنکه اول دست را به آب سرد تر کرده بر کاغذ بکشند که صفحهٔ کاغذ نم شود بعد
سولیوشن ریوند چینی و دهانیت و نشاسته بطریق آهار بر آن بمالند و خشک نمایند و بر این
کاغذ از مداد چاپ نوشته پشت کاغذ را از سرکه نم کرده بر سنگ افکنند و زیر چرخ
کشند بطریق معروف چاپ نمایند

## قاعدهٔ ساختن کاغذ کاپی برای نقشه

روغن بلسان انگریزی و تربنتاین هموزن بهم آمیخته بر کاغذ بسرعت آهار کرده خشک نمایند

## طریق طبع از زیر پرس

قسمی دیگر حکمای امریکا برای چاپ کردن تازه اختراع کرده اند که بدون اسباب و آلات خود شخص تنهائی
میتواند هر چه بخواهد طبع نماید بدین طریق که ساخته میشود از اجزاء چند که مرکب نموده صفحه ساخته از آن
طبع نمایند اجزاء این است که در ذیل نوشته میشود

## اختراع ازلی پرتینک

| | | | |
|---|---|---|---|
| Gelatine | کلاتین صد گرین | Water | آب ۳۷۵ گرین |
| Glycerine | گلیسرین ۳۷۵ گرین | Kaolin | کاولن ۵۰ گرین |

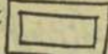
## نوع دیگر اختراع دبلیو وارتها

| | | | |
|---|---|---|---|
| Gelatine | کلاتین صد گرین | Dikstrine | دکسترین صد گرین |
| Glycerine | گلیسرین هزار گرین | Sulphate of baryta | سلفت آف برتیا بیع شین |

اول جلاتین را در آب خیسانیده هر گاه خیسیده شد بعد همان ظرف که در آن جلاتین است بگذارند در ظرفی
که آب گرم در آن باشد. و آنظرف را بالای آتش گذارند پس از آن که نرم شد گداخته میشود بعد کاولن را





در آن اندک اندک ریخته مخلوط کرده در ظرفی که باین شکل باشد  نموده حرکت بدهند یعنی بجنبانند
بحدی که نزدیک بانجماد رسد پس آنرا در ظرفی از جست که باین شکل باشد  ریخته پهن
نموده باشند که فوری بسته میشود ولی چیزی میشود نرم رنگش زرد رنگست از شامل کاولن و
سلفت او برتیا سفیدی پیدا می کند هر گاه بخواهند چاپ نمایند بر کاغذی مهره دار نوشته
بر بالای صفحهٔ مذکور که از این اجزاء ساخته شده گذارده و دستی بالای کاغذ کشیده حروف
نوشته بر آن صفحه نقش میگیرد پس کاغذ سفید بالای آن گذارده و دستی بر آن مالیده چاپ
برداشته خواهد شد و تا دوصد ورق کاغذ پاکیزه و روشن چاپ میشود بعد پارچهٔ اسفنج
با آب گرم تر کرده بر آن صفحه مالیده باشند که نوشته محو میشود باز کاپی دیگر بر آن بیندازند
اما مرکب مخصوص برای این کار لازم است باید از این اجزاء مرکب ساخته شود الکحل
یک گرین آب هفت گرین و یولیت دی پریس یک گرین نوع دیگر آب ۳ گرین
وایولت دی پریس ۱۰ گرین نوع دیگر مرکب قرمز الکحل یک گرین آب ۱۰ گرین
استیت آف رسانیلین ۳ گرین .

## بیان چهارم در صنعت سمنیت برای شد و وصل

R.B. M.H.B

بجهة ظروف آبگینه و سنگ و چوب و آهن و غیره که آنرا ساروج الحکمة گویند .
بدانکه قاعدهٔ شد و وصل کردن ظروف چینی و آبگینه اینست که هر دو پارچه را بر آتش خوب
گرم کنند پس دوای سمنیت را بر هر دو لب ظرف طلا کرده زود بهم بچسبانند و نگاهدارند تا سرد
شود و اگر هر دو پارچهٔ ظرف که میخواهند وصل کنند گرم نباشد وصل نخواهد شد
سمنیت ایجاد اپل ارمن پنجدانه مصطکی رومی گرفته در جوهر شراب اندازند در فنجانی چون مصطکی
در جوهر مذکور گداخته شود در ظرف دیگر سریشم ماهی در آب تر کرده صاف نموده بردارند و در
شراب برندی بگذارند تا بالقدر دو اونس اندک غلیظ طیار شود آنگاه قدری صمغ عربی
در آن ریخته بمالند تا که صمغ خوب آمیزش پیدا کند بعد بر آتش معتدل همه را بیامیزند و
در یکشیشهٔ آبگینه شفاف ریخته خوب بجنبانند و دهنش را ببندند و بگذارند وقت استعمال
شیشه را در آب جوش نهند و بکار برند بر زیور ظرف طلا و نقره هر کجا جواهر منضود نمودن منظور
باشد آنرا خوب صاف و هموار کنند که فصوص برابر نشینند و وصل شود بعد آن شیئی را گرم
نمایند و سمنیت مذکور را از پارهٔ آهن یا خلال چوب طلا کنند و فصوص را بیفشرند تا هر قدر دوا زیاد

باشد از تهٔ نگین در آید و این ترکیب بسیار آسان و عمده برای ترصیع است نسخهٔ دیگر ایزنگلاس کلیو
یکجزء مصطکی وارنش یک جزء باید که کلیو را گداخته در وارنش بیامیزند و در شیشهٔ آبگینه سفید کرده
سرش را محکم ببندند وقت استعمال در آب جوشانیده در شیشه نموده بکار برند ترکیب دیگر
از اهل ارمن نیم اونس ایزنگلاس در چهار اونس آب بیست و چهار ساعت بخیسانند بعد در
دیگچهٔ آب ریخته روی آتش گذارده و دوا را که در آب گداخته است در فنجان کرده بالای
دهن دیگچه که میجوشد و بخار آن از دهن دیگچه برمی آید بنهند تا از گرمی دخان دو اونس
آب بسوزد و دو اونس بماند آنگاه رکتی فائید اسپرت آف واین یعنی جوهر شراب در آن
بیامیزند و از پارچهٔ صاف کنند و در حالتیکه گرمی از دوا زایل نشده باشد (این سولیوشن)
را در آن اندازند که ترکیب آن اینست مصطکی ربع اونس جوهر شراب دو اونس بیامیزند
و ذاب نمایند بعد صمغ حمامه بکدرم یعنی گم امونیاک سائیده بهم بیامیزند و چنان بهم بسایند
که محلول گردد و درین محل سرعت نمایند تا اسپریت نپرد هرگاه این درست شود در شیشهٔ بلور
سفید نهاده دهن آن محکم ببندند و بگذارند. پوشیده نماند که فتیلهٔ اسپریت هم بجای رکتی فائید
اسپریت بکار می آید و آن بقیمت ارزان بیشتر میشود و باید دانست که ایزنگلاس در فتیلهٔ اسپریت
چون گداخته میشود آب غلیظ میشود و در آن بقدر نصف حصه وارنش مصطکی بیامیزند و باین
ترکیب سمنت خوب میشود و این آسانتر است و برای نصب جواهرات سمنت از این ادویه طیار می شود

## نسخهٔ سمنت سیال ترکیب اهل چین و جاپان

لاک رنگ نارنج کم رنگ چهار اونس در سه اونس رکتیفائید اسپریت در شیشهٔ سفید بلور بنهند
تا گداز و این سمنت چنانچه درست شود چوب را در نهایت خوبی وصل میکند بحدی که از جای دیگر شکسته
میشود و از اینجا جدا نمیشود و در ملک چین و جاپان تیر و نیزه را بهمین سمنت می چسبانند.

## نسخهٔ سمنت که برای وصل پارچه و چرم بکار آید

کتا پرچا چهار اونس انذیا ربر یک اونس گلیسرا نیم اونس روغن بذر کتان نیم اونس همه را بهم آمیخته
بر آتش بپزند و هنگام استعمال ذاب نموده بکار برند

## نسخهٔ سمنت ترکیب فرنج

در آب صمغ بقدر کفایت که غلظت پیدا کند نشاسته بیامیزند و گاهی عرق لیموی ترش هم اندک
می آمیزند و این سمنت بکار قنادی می آید که بخواهد از حلویات درخت بسازد





## نسخهٔ سمنت برای شیشه و چوب

سریش چهار اونس بقدر کفایت در آب بگدازند و چهار اونس قیر سیاه و یک اونس رداو گرکه
قسمی از کل سرخ است همه را بهم آمیخته در وقت حاجت بکار برند نسخهٔ سمنت که بر جهازات
و غیره طلا کرده می شود اندین ربر یکجزء گرفته از مقراض باریک ریزه نمایند و در آن ده دواز
جزء روغن بیامیزند و در ظرفی نهاده اندک گرم کنند و ظرف را جنبانیده تا آنکه ربرها
ذاب شود آنوقت (لتریج) یعنی مردار سنگ ۱۲ جزء شامل کرده بطور مذکور بجنبانند
تا که همهٔ اجزاء یک جسم شود و بر سنگ مسطح انداخته پهن کرده از کار در ریزه ریزه نمایند
و خشک کنند و در وقت حاجت در ظرفی از آهن گداخته طلا نمایند بر جائی که مقصود است
نسخهٔ سمنت برای وصل آهن راال چهار جزء موم خالص یک جزء سفوف خشت پخته
یک جزء گرفته بیامیزند و در جوف دستهٔ شمشیر و خنجر پر نموده دستهٔ تیغ و خنجر و غیره
گرم کرده در آن فرو کنند نوع دیگر پیچ چهار جزء راال چهار جزء چربی گوسفند
دو جزء سفوف خشت پخته دو جزء گرفته بهم آمیخته بکار برند

## سمنت برای وصل صدف و عاج

سریش ماهی یکحصه سریش سفید دو حصه در سی حصه آب مذاب نمایند بعد از پارچه صاف
کرده بر آتش جوش دهند هرگاه بقدر شش حصه باقی ماند آنگاه سی ام حصه مصطکی گرفته در
نصف حصه الکوهال مذاب نمایند و یکحصه جبت سفید با او آمیخته بهم مخلوط نمایند و در وقت
استعمال اندک گرم نموده بکار برند سمنت پخته و وصل شیشه سیر را کوبیده
بر جای شکسته بمالند و هر دو پارچهٔ شکسته را بهم گذارده با تار آهن به بندند و در میان شیر تمباغت
بجوشانند که بهم وصل میشود. ارزان اندین ربر سمنت اندین ربر را از چاقو ریز کرده و از متفرقن
نیز همچو رشتهٔ باریک ببرند و در شیشه نموده سه ربع شیشه را خالی گذارند و بالای آن عود در ریخته
پر نمایند ربر خمیر خواهد شد باز تا چند روز هر روز چند بار جنبانیده تا مثل شهد گردد و اگر ربر تمام نگداخته
شود بار دیگر قدری عود در آن بریزند و اگر رقیق القوام یابند بطور مذکور ربر شامل کنند و از
این ربر مذاب بقدر هشت ماشه یک ربع شیشه سمنت طیار میشود و این سمنت در چند دقیقه خشک
میشود و از سه بار مالیدن بندهای چرم و جلد کتب مضبوط بهم می چسپد ترکیب سمنت برای
چوب آهک و جوهر آهن هر دو را باریک سائیده زود ممزوج بهم نمایند و محکم بند نموده بدارند

ودر وقت حاجت بکار برند **نسخهٔ سمنت برای وصل سنگ مرمر** نمک آهک را در آب شب بمانی هر قدر که در آن جذب شود تر کرده در تنور بپزند و سفوف نموده نگاهدارند و وقت استعمال آب بقدر کفایت آمیخته بجای وصل مالیده هر دو پارهٔ سنگ را بهم بچسپانند این قسم سمنت بسیار سخت میشود و برای وصل نمودن شیشه و اشیاء فلزات هم خوب است

## بیان پنجم در صنعت ساختن مینا یعنی شیشه

مینا عبارتست از بلورکه در آن استعداد مذاب کردن باشد و آنرا از خاک فلزات رنگهای گوناگون میدهند هر کس بخواهد مینا طیار کند اول سرب و قلع هر دو را باهم بیامیزد و در کورهٔ آتش بگدازد و در اندک زمانی خاک مثل سرشیر بر آن پیدا خواهد شد آنرا از کچچه بردارند و نگاهدارند و چون بمقدار خواهش جمع شود آنرا با آب تر کرده باریک بسایند و در ظرفی بزرگ آب ریخته ساعتی نگاهدارند هر گاه اجزاء ته نشین شود آنگاه آب را در ظرف دیگر ریخته و سر آنرا با پارچه مضبوط بند نموده در آفتاب بگذارند تا رطوبت آن خشک شود و در قعر آن منجمد گردد آنوقت آنرا از نوک کارد از ظرف جدا کرده بردارند و وزن نموده برابر آن ریگ دریا آن بیامیزند و یک ربع نمک شور در آن کنند و هر سه را بگدازند این آمیزش اصل میناست و این را در انگریزی فرت یا فلکس می نامند **ترکیب دیگر** شنجرف شانزده جزء سنگ چقماق مسحوق دوازده جزء بهم آمیخته مبیت و چهار ساعت در کوره بر آتش تند بگدازند بعد در آب اندازند و باز خشک نمایند و باریک بسایند و بدارند نام این مرکب بانگریزی فلکس است و باید دانست که مینا دو قسم میباشد شفاف و کثیف اگر در وقت ساختن عیار کل شیشه زیاده اندازند مینا کثیف خواهد شد و اگر کمتر خواهند ریخت مینا شفاف میشود

### ایضاً ترکیب ساختن مینای سفید

قلع خالص دو حصه خاک صافی سرب که ترکیبش مذکور شد یکحصه بلور خام سه حصه و قدری میانگنیس یعنی جبت خوب سائیده بیامیزند و بگدازند هر گاه گداخته شود در آب سرد نمایند و خشک نموده باز بگدازند **مینای آبی رنگ** رد آکسید ریگ سفید شوره هر یک دو جزء اکساید آف کوبالت یک حصه بطریق معروف بسازند **ترکیب مینای سبز رنگ** فلکس هشت اونس بلک اکسائید آف کاپر ربع اونس بهم نموده مینای زرد لیموئی مینای نیلگون دو جزء مینای سیاه رنگ یکجزء مینای زرد رنگ جزء همه را باهم بگدازند



مینای گندمی رنگ سنگ چقماق باریک سائیده هشت جزء رولید شانزده جزء مگنیس پنج جزء بهم نموده بگدازند

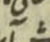
## بیان ششم در میناکاری

بدانکه میناکاری بر طلا و نقره و مس میشود باید ظروف و زیور را که میناکاری می کنند پاک و مجلا باشد و باید ظروف و زیور را که مینا نمایند بر تختهٔ از آهن نهاده در کوره نهند و ملتفت باشند تا مینا گداخته گردد و اگر گلکاری منظور باشد از مینای هر رنگ نقش نمایند و اگر مینا با الوان مختلف ممکن نبود از آمیزش دو رنگ رنگ مطلوب پیدا میکنند مثلاً از مخلوط نمودن مینای زرد و آبی سبز حاصل میشود و از سرخ و نیلگون بادنجانی و از سرخ و سفید رنگ پشت گل حاصل میگردد

### طریق ساختن مینا

بیارند سنگ بلور و مثل سرمه باریک بسایند و هموزن آن روی سوخته و سفیداب ارزیز و ده جزء رنگ شنجار سرخ همه را باهم بیامیزند و در بوته کنند و زیر آن بوته سوراخی نمایند و آن بوته را در بوتهٔ دیگر قرار دهند بعد از آن از بوته دیگر سرپوش کرده و آنرا بگل بندگرده در کوره بهنند و بدمند تا بگدازد و آنچه لطیف تر باشد در بوته زیرین بچکد پس بیرون آورده آنچه در بوته زیرین چکیده باشد مینای سبز بود **نوع دیگر** بیارند سنگ بلور بوزن آن سفیداب ارزیز و قدری نمک شنجار بطریق سابق عمل کنند مینای آسمانی بچکد **نوع دیگر** بیارند سفیداب سرب و بلور سوده مساوی الوزن یکحصهٔ آن نمک شنجار و بهمان طریق مذکور عمل کنند مینای زرد شود **نوع دیگر** بلور سوده ده جزء نمک شنجار و زیبق و کبریت و سفیداب ارزیز از هر یک یک جزء بهمان طریق مذکور عمل کنند مینای سرخ می شود .

## بیان هفتم در وارنش سازی

طریق ترکیب پختن روغن برای وارنش یک ظرف مسی باین شکل  گرفته بروی اجاغ نهند و روغن بذر کتان انقدر در او نمایند که بقدر پنج انگشت از سر ظرف خالی ماند و تا دو ساعت آتش آهسته زیر آن افروزند تا روغن گرم شود باز اندک اندک آتش آنرا تند نمایند و هر قدر کف جالا روغن آید از کفگیر برداشته جدا نمایند و این عمل تا سه ساعت کنند باز اندک اندک در روغن گل سنگ مقناطیس سوخته باین حساب که در یک گلن روغن ربع اونس اندازند و یکساعت آتش تند افروزند که قوام آید بعد دهن ظرف را بند کرده آتش از زیر آن بر دارند بعد سرپوش را برداشته یک روز و یکشب دهن ظرف را باز دارند بعد از آن در ظرف قلعی روغن را نگهدارند که گل مقناطیس

روغن را جذب کرده ته‌نشین خواهد شد و روغن را صاف نموده نگاهدارند که پایداری و خوشرنگی
وارنش در خوبی روغن است و جوهر تربتین که در این وارنش آمیخته میشود باید صاف و خالص
باشد **ترکیب کوپل وارنش** سندروس هشت رطل گرفته بگدازند چون گداخته شود چهار
باطلی روغن گرم در آن ریخته چندان بپزند که بقوام آمده آنوقت در آن شش باطلی
تربتین اضافه کنند و وقت آمیزش تربتین میبرد لکن وارنش شفاف طیار میگردد و
وقت صاف نمودن اگر در وارنش غلظت یابند همانوقت بقدر مناسب تربتین گرم
نموده بیامیزند ( **وارنش برای چوب و صندوق و الماری و کاری** )
سندروس هفت رطل گداخته در آن دو باطلی روغن پخته بریزند بعد از چهار پنج دقیقه هرگاه بقوام
آید سه رطل روغن تربتین در آن بریزند چنانچه این وارنش بخوبی درست شود بر هر شیئی
که بمالند ده دقیقه خشک خواهد شد لکن در پختن زیاد احتیاط باید نمود که اگر زیاد
پخته شود در تربتین آمیخته نمیشود و این امر از تجربه حاصل شده است **ایضاً**
سندروس هشت رطل گداخته چهار باطلی روغن پخته در آن آمیزند و آهسته آهسته آتش نموده تا
چهار ساعت بپزند هرگاه قوام آید و تار بندد سه رطل و نیم تربتین شامل نمایند **طریق رنگ
کردن اسباب چوبین را** برازل او دجو کوب نموده در آب بجوشانند و صاف نموده بر
چوب بمالند و اگر بسیار رنگین خواهند برازل عود را با شب یمانی و کوک لایم بپزند و بر چوب
مالیده خشک کنند باز وارنش اندک بمالند ( **ایضاً وارنش برای اسباب چوبی** )
موم سفید پانزده اونس بلوریزن یک اونس اسپریت آف تربتاین یک باطلی اجزا را
بهم مخلوط کرده و از برش موئی یا پارچه کرباس بر چیز چوبین طلا کرده بعد از خشک شدن از پارچه
پشمینه مالش نمایند **طریق رنگ مهاگنی بر چوب** روغن بذر کتان پخته دو رطل الکانیت
سه اونس هر دو را آمیخته گرم کنند بعد ریزن دو اونس موم خالص دو اونس آمیخته چوب را رنگین
نمایند **نوع دیگر** لاک او دیک جزء آب خالص هشت جزء بهم آمیخته بجوشانند و بر چوب بمالند چون
خشک شود وارنش مذکور الذیل را بر آن طلا نمایند امینت در الکوهل باید یک جزء اسپریت آف
وین بیست جزء بهم آمیخته بر چوب بمالند **وارنش قنداق تفنگ** مصطکی پنج رطل
شیشه مسحوق سه رطل روغن تاربتین شیر گرم دو باطلی اینهمه را بهم نموده در شیشه نگهدارند و سر شیشه
را بند نموده تا چهار ساعت حرکت دهند تا معلوم شود که مصطکی گداخته شده آنگاه در پارچه



صاف نمایند و در شیشه نگاهداشته بوقت حاجت بکار برند **وارنش که بر ظرف گل
استعمال کرده میشود** سنگ چقماق و سودا هر دو هموزن گرفته بهم آمیخته بکار برند وارنش
که بر کفشهای انگریزی مالیده میشود روغن کتان هشت جزء روغن تخته ده جزء پیه که سخت
باشد هشت جزء همه را بهم آمیخته بر آتش گرم کرده باستعمال آرند **فرنج پالیش** اسپریت
آف وین یعنی جوهر شراب ربع باطلی سندروس ربع اونس صمغ عربی ربع اونس لاک یک اونس
صمغها را کوفته و بیخته در اسپریت مذکور آمیزند و دهن ظرف را محکم بند کرده نزدیک آتش
گذارند و حرکت دهند تا همه گداخته یکجسم خواهد شد بعد از پارچه صاف کرده در ظرف چینی
یا شیشه نموده بدارند وقت حاجت بکار برند **ترکیب فش اثل یعنی روغن ماهی**
که بکار رنگ سازان می آید روغن ماهی یکصد باطلی مردارسنگ سائیده دوازده رطل کشته
جست دو رطل همه را بهم آمیخته دو ساعت بپزند بعد سرد نموده صابون سه رطل گداخته
در آن بیامیزند و روغن پخته هشت باطلی تربتین دو باطلی شامل نمایند و خوب مخلوط نموده بکار
برند **بلاکنگ برای کفشها** سرکه یک باطلی عاج سوخته یک رطل شکر سفید نیم رطل
روغن توتیا نیم اونس روغن کنجد یک اونس همه را باهم نموده بکار برند این بلاکنگ بسیار خوب
میشود **روغن سیاه برای چرم** روغن پخته یک باطلی کند با یک اونس اسفالیم پنج
اونس دوده چراغ یک رطل همه را در جوهر تربتین رقیق کرده بر چرم مالند **روغن که کفش
را از آسیب آب محفوظ دارد** روغن پخته شانزده جزء جوهر تربتین دو جزء موم
خالص یک جزء قیر یک جزء مخلوط نمایند و گرم گرم بر کفش بمالند

## بیان هشتم در صنعت دباغی و پارچه روغنی

روغن پخته بیست و پنج جزء موم خالص دو جزء مردارسنگ دو جزء حب الغراب دو جزء همه را آمیخته
بر پارچه طلا نمایند و خشک کنند **ترکیب دیگر** در اندین ربر القدر تربتین اندازند که ربر نداب
شود آنگاه همراه برش دوای مذکور را بر پارچه کشند بعد ربر تربتین و مردارسنگ یا شکر لید
یا شیئی دیگر خشک کرده و آمیخته بار دیگر بر پارچه طلا نمایند و با مهره آهسته بر آن بکشند و خشک
کنند **چرمی واترپروف** روغن پخته شانزده جزء موم زرد دو جزء صمغ درخت
صنوبر یک جزء تربتین دو جزء همه را بهم آمیخته بر چرم بمالند **وارنش چرم ولایتی** روغن
بذر کتان پخته در ده وارنش جزء اصلی است در آن رنگ لاجوردی و اندک دوده چوب خلط نمایند